



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عزیزان
علیهم الصلوات
والتحیات

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

کاربرد و کارکرد عقل
در راهیابی مسیر زندگی



کریم رحیمی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کاربرد و کارکرد عقل در راهیابی مسیر زندگی

نویسنده:

کریم رحیمی

ناشر چاپی:

فلاح

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۰	کاربرد و کارکرد عقل در راهیابی مسیر زندگی
۱۰	مشخصات کتاب
۱۰	اشاره
۱۴	فهرست مطالب
۲۱	پیشگفتار
۲۳	کاربرد و کارکرد عقل و تقسیمات آن
۲۳	اشاره
۲۳	اول: معنای لغوی عقل
۲۳	اشاره
۲۵	معنای اولیه
۲۶	معنای ثانویه
۲۶	دوم: عقل در اصطلاح
۲۶	کاربرد و کارکرد اصطلاحات عقل در منطق و فلسفه:
۲۶	اشاره
۲۷	الف. عقل به معنای جوهر مجرد به حسب ذات و فعل
۲۷	ب. عقل نظری و عملی
۲۸	ج. عقل فطری و عقل استدلالی
۲۹	د. عقل به معنای نفس درآکه
۲۹	عقل در علم کلام و عقائد
۳۰	عقل در اصطلاح ادیان و عرفان
۳۰	اشاره
۳۰	الف. عقل معاش (جزئی) و عقل معاد (کلی)
۳۱	ب. عقل، موجودی مجرد و کامل

- ۳۱ کاربرد و کارکرد تقسیمات عقل در قرآن و روایات
- ۳۳ جایگاه عقل و تفکر در اسلام
- ۳۳ جایگاه عقل و تفکر در دین اسلام و مذهب شیعه چیست؟
- ۳۵ روایت هشام
- ۳۵ اشاره
- ۵۰ منبع حدیث:
- ۵۰ شرح حدیث:
- ۵۱ هشام بن حکم از یاران خاص
- ۵۱ اشاره
- ۵۲ سفر برای تحصیل دانش
- ۵۴ جایگاه هشام در محضر امام صادق علیه السلام
- ۵۴ اشاره
- ۵۴ این جوان کیست؟
- ۵۵ روح القدس تو را یاری کند
- ۵۶ مناظره های علمی
- ۵۶ اشاره
- ۵۶ مناظره هشام بن حکم با عمرو بن عبید معتزلی
- ۶۱ مناظره هشام بن حکم و مردی از اهل شام
- ۶۶ اکثریت دلیل حقانیت نیست
- ۶۷ خواستگاری
- ۶۷ هشام ترازوی امامت و الگوی شیعیان
- ۶۷ هشام در محضر امام کاظم علیه السلام
- ۶۷ اشاره
- ۶۸ هشام بن حکم کارگزار خصوصی امام هفتم علیه السلام
- ۶۸ امام کاظم علیه السلام به هشام دستور تقیه می دهد
- ۶۹ مقام علمی هشام بن حکم

۷۰	شاگردان هشام
۷۱	تالیفات هشام
۷۱	شخصیت ممتاز شیعه در معرض اتهام
۷۲	آخرین روز های زندگی هشام بن حکم
۷۲	منطق هشام طاغوت زمان را می لرزاند
۷۵	دلایل عقلی بر لزوم اعتقاد به خدا
۷۵	اشاره
۷۷	برهان معقولیت
۷۸	برهان نظم
۷۹	برهان فطرت
۸۲	اوصاف خداوند از منظر عقل و فطرت
۸۲	اشاره
۸۲	تعریف صفات جمال
۸۳	تعریف صفات جلال
۸۳	برهان های عقل
۸۶	توضیحی مختصر از برخی صفات حق تعالی
۸۶	۱. صفت قدرت
۸۷	۲. صفت علم
۸۷	۳. صفت حیات
۸۹	عدل الهی از منظر عقل
۸۹	اشاره
۹۱	موارد عدالت
۹۱	اشاره
۹۲	الف. عدالت در مقام تکلیف و تشریح
۹۲	ب. عدالت در مقام تکوین و آفرینش
۹۲	ج. عدالت در مقام پاداش و کیفر

- ۹۳ مفهوم عدل را بهتر بشناسیم
- ۹۳ پرسش اول: آیا عدالت با تساوی یکسان است؟
- ۹۴ پرسش دوم: آیا عدالت همان برابری است؟
- ۹۵ معاد از منظر عقل
- ۹۵ اشاره
- ۹۵ تعریف معاد
- ۹۶ کاربرد عقل در اثبات معاد
- ۹۶ ۱. برهان عدل
- ۹۷ ۲. برهان حکمت
- ۹۸ ۳. فیض خداوند
- ۹۹ ۴. نحوه ی زندگی
- ۹۹ ۵. شباهت
- ۱۰۱ اثبات نبوت از دیدگاه عقل
- ۱۰۱ اشاره
- ۱۰۵ عقل انسان دو نوع حکم دارد
- ۱۰۵ ۱. بدیهیات اولیه
- ۱۰۵ ۲. احکام تجربی
- ۱۰۷ علت ختم نبوت و آغاز امامت
- ۱۰۷ اشاره
- ۱۰۷ تعریف نبوت و امامت
- ۱۱۱ دلایل عقلی امامت
- ۱۱۱ اشاره
- ۱۱۴ وجود امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف
- ۱۱۷ کاربرد عقل در اثبات مهدویت
- ۱۱۷ ۱. برهان لطف
- ۱۱۹ ۲. برهان فطرت

۱۲۰ ----- ۳. هدفمندی

۱۲۱ ----- ۴. واسطه فیض

۱۲۳ ----- ۵. اتمام حجت

۱۲۳ ----- ۶. قانون هدایت عمومی

۱۲۵ ----- نتیجه

۱۳۱ ----- کتابنامه

۱۳۴ ----- درباره مرکز

کاربرد و کارکرد عقل در راهیابی مسیر زندگی

مشخصات کتاب

سرشناسه: رحیمی، کریم، 1358-

عنوان و نام پدیدآور: کاربرد و کارکرد عقل در راهیابی مسیر زندگی / نویسنده کریم رحیمی؛ ویراستار محمدعلی قاسم زاده.

مشخصات نشر: قم: فلاح، 1402.

مشخصات ظاهری: 121 ص.؛ 14/5 × 21/5 س م.

شابک: 950000ریال: 5-69-7362-622-978

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: کتابنامه: ص. [119] - 121؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع: عقل Reason

موضوع: هشام بن حکم، - 190؟ق .

موضوع: خدا -- صفات Attributes -- God -- عدل الهی Theodicy (معاد Islam) Resurrection) نبوت Prophecy امامت
Imamate

رده بندی کنگره: B745

رده بندی دیویی: 181/07

ویراستار دیجیتالی: محمد منصوری

شماره کتابشناسی ملی: 9247583

ص: 1

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ص: 2

کاربرد و کارکرد عقل

در راهیابی مسیر زندگی

نویسند: کریم رحیمی

ص: 3

سرشناسه: رحیمی، کریم، 1358-

عنوان و نام پدیدآور: کاربرد و کارکرد عقل در راهیابی مسیر زندگی / نویسنده کریم رحیمی؛ ویراستار محمدعلی قاسم زاده.

مشخصات نشر: قم: فلاح، 1402.

مشخصات ظاهری: 121 ص.؛ 14/5 × 21/5 س م.

شابک: 950000 ریال: 5-69-7362-622-978

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: کتابنامه: ص. [119] - 121؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع: عقل Reason

موضوع: هشام بن حکم، - 190؟ ق.

موضوع: خدا -- صفات Attributes -- God -- عدل الهی Theodicy (معاد Resurrection) نبوت Prophecy امامت
Imamate

رده بندی کنگره: B745

رده بندی دیویی: 181/07

ویراستار دیجیتالی: محمد منصوری

شماره کتابشناسی ملی: 9247583

اطلاعات رکورد کتابشناسی: فاپا

ص: 4

کاربرد و کارکرد عقل و تقسیمات آن / 11

اول: معنای لغوی عقل. 11

معنای اولیه. 13

معنای ثانویه. 14

دوم: عقل در اصطلاح. 14

کاربرد و کارکرد اصطلاحات عقل در منطق و فلسفه: 14

الف. عقل به معنای جوهر مجرد به حسب ذات و فعل. 15

ب. عقل نظری و عملی. 15

ج. عقل فطری و عقل استدلالی. 16

د. عقل به معنای نفس درآکه. 17

عقل در علم کلام و عقائد. 17

عقل در اصطلاح ادیان و عرفان. 18

الف. عقل معاش (جزئی) و عقل معاد (کلی). 18

ب. عقل، موجودی مجرد و کامل. 19

کاربرد و کارکرد تقسیمات عقل در قرآن و روایات.. 19

جایگاه عقل و تفکر در دین اسلام و مذهب شیعه چیست؟. 21

روایت هشام. 23

منبع حدیث: 38

شرح حدیث: 38

هشام بن حکم از یاران خاص / 39

سفر برای تحصیل دانش .. 40

جایگاه هشام در محضر امام صادق علیه السلام. 42

این جوان کیست؟. 42

روح القدس تو را یاری کند. 43

مناظره های علمی. 44

مناظره هشام بن حکم با عمرو بن عبید معتزلی. 44

مناظره هشام بن حکم و مردی از اهل شام. 49

اکثریت دلیل حقانیت نیست.. 54

خواستگاری. 55

هشام ترازوی امامت و الگوی شیعیان. 55

هشام در محضر امام کاظم علیه السلام. 55

هشام بن حکم کارگزار خصوصی امام هفتم علیه السلام. 56

امام کاظم علیه السلام به هشام دستور تقیه می دهد. 56

مقام علمی هشام بن حکم. 57

شاگردان هشام. 58

تالیفات هشام. 59

شخصیت ممتاز شیعه در معرض اتهام. 59

آخرین روزهای زندگی هشام بن حکم. 60

منطق هشام طاغوت زمان را می لرزاند. 60

ص: 6

دلایل عقلی بر لزوم اعتقاد به خدا / 63

برهان معقولیت.. 65

برهان نظم. 66

برهان فطرت.. 67

اوصاف خداوند از منظر عقل و فطرت / 70

تعریف صفات جمال. 70

تعریف صفات جلال. 71

برهان های عقل. 71

توضیحی مختصر از برخی صفات حق تعالی. 74

1. صفت قدرت.. 74

2. صفت علم. 75

3. صفت حیات.. 75

عدل الهی از منظر عقل / 77

موارد عدالت.. 79

الف. عدالت در مقام تکلیف و تشریح. 80

ب. عدالت در مقام تکوین و آفرینش.. 80

ج. عدالت در مقام پاداش و کیفر. 80

مفهوم عدل را بهتر بشناسیم. 81

پرسش اول: آیا عدالت با تساوی یکسان است؟. 81

پرسش دوم: آیا عدالت همان برابری است؟. 82

معاد از منظر عقل / 83

تعریف معاد. 83

کاربرد و کارکرد عقل در اثبات معاد. 84

ص: 7

1. برهان عدل. 84

2. برهان حکمت.. 85

3. فیض خداوند. 86

4. نحوه ی زندگی. 87

5. شباهت.. 87

اثبات نبوت از دیدگاه عقل / 89

عقل انسان دو نوع حکم دارد. 93

1. بدیهیات اولیه. 93

2. احکام تجربی. 93

علت ختم نبوت و آغاز امامت. 95

تعریف نبوت و امامت.. 95

دلایل عقلی امامت / 99

وجود امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف.. 102

کاربرد و کارکرد عقل در اثبات مهدویت.. 105

1. برهان لطف.. 105

2. برهان فطرت.. 107

3. هدفمندی. 108

4. واسطه فیض... 109

5. اتمام حجت.. 111

6. قانون هدایت عمومی. 111

به نام آن که جان را فکرت آموخت *** چراغ دل به نور جان برافروخت
ز فضلش هر دو عالم گشت روشن *** ز فیضش خاک آدم گشت گلشن
توانایی که در یک طرفه‌العین *** ز کاف و نون پدید آورد کونین
چو قاف قدرتش دم بر قلم زد *** هزاران نقش بر لوح عدم زد
از آن دم گشت پیدا هر دو عالم *** وز آن دم شد هویدا جان آدم
در آدم شد پدید این عقل و تمییز *** که تا دانست از آن اصل همه چیز
چو خود را دید یک شخص معین *** تفکر کرد تا خود چیستم من

مجتهد شبستری

از آنجائی که عقل نقش بسزائی در تمام امور زندگی بشر دارد (چه نقش مادی و چه نقش منوی) در صدد برآمدیم تا این مهم را هرچند مختصر به حضورتان عرضه داریم امید است که راهگشا باشد.

مسأله رابطه عقل و دین با اعتقاد دینی و عقلانیت از مهمترین مسائل در حوزه دین و فلسفه دین است. مهمترین پرسش‌ها این است که چه رابطه‌ای بین عقل و دین وجود دارد آیا این دو با هم قابل

جمع هستند؟ آیا دین یک فعالیت ضد عقلانی یا غیر عقلانی است؟

در میان مسیحیان دو دیدگاه مطرح است:

1. هماهنگی عقل و دین که به آن عقل گرایی می گویند.

2. عدم سازگاری دین (ایمان) با عقل که به آن ایمان گرایی می گویند و هر کدام از آنها طرفدارانی دارند که استدلال هایی اقامه می کنند که در مجال نوشتار پیش رو نیست.

اما اسلام عقل و دین را دو امر بهم پیوسته می داند و به طور کلی معتقد است هماهنگی بین عقل و دین یک امر ناگسستنی است.

اسلام معتقد است که عقل و دین دو موهبت الاهی است که خداوند به بشر ارزانی داشته است. عقل و دین یکدیگر را تأیید می کنند. آدمی با شناخت کاربرد و کارکرد عقل به ضمیمه اعتقاد و ایمان می تواند به سعادت ابدی دست یابد.

ص: 10

اشاره

گاهی در نوشته ها و سخنرانی ها از واژه عقل و تعقل استفاده می شود یا در علوم مختلف کلمه عقل آمده اما معانی گوناگون و متفاوتی دارد و موجب سوء تفاهم می شود و چه بسا ما دچار ابهام می شویم (مثلا کلمه شیر در زبان فارسی که معانی و کاربرد های گوناگون دارد)؛

پس لازم است که تعریف و انواع و اقسام عقل مشخص شود تا ما دچار سردرگمی و ابهام نشویم و هر معنا را در جای خودش قرار دهیم.

اول: معنای لغوی عقل

اشاره

برای شناخت معنای لغوی عقل، به چند لغت نامه رجوع نموده و جمع بندی می نمایم:

در فرهنگ معین آمده است:

عقل در لغت به معنای امساک و نگاهداری، بند کردن، باز

ص: 11

ایستادن و منع چیزی است. در باره معنای لغوی عقل گفته شده است که عقل از «عقال» گرفته شده است؛ و «عقال» به معنای طنابی است که به وسیله آن زانوی شتر سرکش را می بندند و به این دلیل به عقل، عقل می گویند که این نیروی باطنی، شهوات و هواها و خواسته های شیطانی درون انسان را به بند می کشد. همچنین واژه عقل و مشتقات آن در لغت به معنای فهمیدن، دریافت کردن است (فرهنگ معین، (یک جلدی)، واژه عقل)

در کتاب العین(1) آمده است:

«العقل: تقيض الجهل. عقل يعقل عقلا فهو عاقل. والمعقول: ما تعقله في فؤادك. و يقال: هو ما يفهم من العقل، وهو العقل واحد، كما تقول: عدت معقولا أي ما يفهم منك من ذهن أو عقل....»

و عقل بطن المريض بعد ما استطلق: استمسك. و عقل المعتوه ونحوه و الصبي: إذا أدرك و زكا. و عقلت البعير عقلا شددت يده بالعقال أي الرباط، و العقال: صدقة عام من الإبل و يجمع على عقل....»

و العقلية: المرأة المخدرة، المحبوسة في بيتها... و فلانة عقيلة قومها و هو العالی من كلام العرب. و يوصف به السيد. و عقيلة كل شئ ء: أكرمه. و عقلت القتيل عقلا: أي ودیت دیتة من القرابة لا من القائل...

در کتاب لسان العرب آمده است:

ص: 12

در کتاب لسان العرب عقل را «الْحِجْرُ وَالتَّهْيُ ضِدَّ الْحُمُقِ، وَ الْجَمْعُ عُقُولُ؛ تَقْيِضُ حَمَاقَتِ» تعریف کرده است.

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان در باب معنای لغوی عقل چنین می نویسد:

«ادارک هایی که انسان دارد و آن ها را در دل پذیرفته و عقد قلبی نسبت به آن ها بسته است و نیز مدرکات آدمی را و آن قوه ای که در خود سراغ دارد و به وسیله آن خیر و شر و حق و باطل را تشخیص می دهد، عقل نامیده اند.»

ایشان در جای دیگر می نویسد: «عقل که مصدر برای (عقل یعقل) است به معنای ادارک و فهمیدن چیزی است، البته ادارک و فهمیدن کامل و تمام»⁽¹⁾

خلاصه معنای لغوی عقل: بطور خلاصه و کلی می توان گفت

عقل در لغت دارای دو معناست:

معنای اولیه

عقل به معنای عقال و بندی که اعراب برای بستن زانوی شتر و جلوگیری از حرکت آن است می باشد و از این جهت به عقل اطلاق می گردد که انسان را از حرکت های بی جهت و بیهوده و انحراف از مسیر حق باز می دارد و این معنا معنای اولیه و موضوع له لفظ عقل است.

ص: 13

قدرت و نیرویی که انسان بواسطه آن اشیاء را درک می نمایند و با این درک در مسیر حق قرار می گیرد و از انحراف دور خواهد ماند و به واسطه این درک است که عقل از معنای اولیه به معنای ثانوی منتقل شده است و در آن مورد استفاده قرار می گیرد و تبدیل به دومین معنای حقیقی و متبادر و دارای اطراد برای عقل شده است.

دوم: عقل در اصطلاح

عقل از جمله اصطلاحاتی است که دارای ابعاد متفاوت بوده و هر گروه از اندیشمندان و عالمان با توجه به نوع نگاه خویش، به تعریف یا توضیح عقل روی آوردند و این خود سبب ایجاد اصطلاحات و کاربرد های گوناگونی برای عقل شده است؛ مهمترین اقسام و کاربرد های عقل عبارتند از:

تذکر: همه این تقسیمات و کاربرد ها، با یکدیگر متباین نیستند؛ به عبارت دیگر چون جهات این تقسیمات، متعدد است ممکن است بعضی کاربرد ها با یکدیگر مشترک بوده یا تاحدی همپوشانی داشته باشند.

کاربرد و کارکرد اصطلاحات عقل در منطق و فلسفه:

اشاره

بطور کلی می توان گفت عقل در اصطلاح منطق و فلسفه به معنای قوه تعقل است که اولاً معقولات (کلیات) را درک می کند و یا از

محسوسات معانی کلی انتزاع می کند و ثانیاً معلومات را بر حسب روابط و مناسباتی معین تنظیم می کند، همچون روابط و مناسبات میان علت و معلول؛ در ادامه، کاربرد ها و تقسیم بندی های گوناگون عقل در منطق و فلسفه را بررسی می نماییم:

الف . عقل به معنای جوهر مجرد به حسب ذات و فعل

این معنا یکی از کاربرد های فلسفی عقل است که اساس و پایه جهان ماوراء طبیعت و عالم روحانیت است.

توضیح اینکه جوهر در تقسیم اولی به جوهر مجرد (جوهر مفارق) و جوهر مادی تقسیم می شود. جوهر مجرد هم دو گونه است: گونه ای از جواهر مجرد، متصرف در مادیات (بر سبیل تدبیر) هستند که آن را «نفس» خوانند و گونه دیگر چنین نیستند که آن را «عقل» خوانند؛ به تعبیر دیگر، عقل در ذات و فعل خود مجرد است، اما نفس فقط در ذات خود مجرد است و در افعال خود محتاج ماده است.

ب. عقل نظری و عملی

عقل نظری: عقل نظری کارش درک و شناخت واقعیت ها و قضاوت در باره آن ها است. معمولاً «اولیات» به عنوان بدیهیات عقل نظری ارائه می شوند. مثلاً «اجتماع نقیضین محال است»، اول الاوائل محسوب می شود که نیازمند استدلال نیست. مثال دیگر، «بزرگ تر بودن کل از جزء» است.

عقل عملی: عقل عملی قوه ای است جهت درک بایدها و نبایدها که در کتب اخلاق و حکمت به کار می رود و آن عبارتست از قوه یا علم به مصالح امور و منافع و مضار و حسن و قبح افعال؛ به عبارت دیگر مقصود از آن، بخشی از نفس است که به وسیله آن می فهمد چه اعمالی حسن دارد و باید انجام دهد و همچنین می فهمد که چه اعمالی قبح دارد و باید ترک شود؛ مثلاً می فهمد که عدالت خوب است و باید عادل بود. همچنین می فهمد دروغ بد است و نباید دروغ گفت.

ج. عقل فطری و عقل استدلالی

عقل فطری: غریزه ای که انسان به وسیله آن از حیوانات امتیاز می یابد و آماده پذیرش دانشهای نظری و اندیشیدن در صنعتهای فکری می شود و کودن و هوشمند در آن یکسان هستند. حکما این معنای عقل را در کتاب برهان مورد استفاده قرار می دهند و مقصودشان از آن، نیرویی است که نفس به وسیله آن بدون قیاس و فکر و به صورت فطری به مقدمات بدیهی دست می یابد و به علوم آغازین می رسد؛ مثلاً کل از جزء بزرگتر است، اجتماع نقیضین محال است.

عقل استدلالی: قوه ای است که انسان بوسیله آن می تواند با ترکیب معلومات خویش به نتایج جدید برسد.

د. عقل به معنای نفسِ دزاکه

این معنا در فلسفه کاربرد دارد و عبارتست از عقل به همان معنای نفس که حاکم بر اعمال و رفتار انسان است و بر اساس مراتبِ نفس، دارای مراتب مختلفی به شرح ذیل است:

اعقل بالقوه (عقل هیولانی یا هیولایی)، عقل بالملکه، عقل بالفعل و عقل بالمستفاد. نفس در مرتبه اول در ادراک معقولات، خالی از صور کلی و قوه محض، و آماده پذیرش آنهاست و به لحاظ شباهت به هیولی آن را «عقل هیولانی» هم می گویند. نفس در مرتبه دوم واجد علم به ضروریات و بدیهیات اولی و کلیات و دارای استعداد اکتساب نظریات از بدیهیات و در مرتبه سوم، قوه و ملکه ی فراهم آمده از نظریات است به درجه ای که بدون زحمت اکتساب مجدد، هر وقت بخواهد صور معانی را به ذهن احضار می کند هر چند آن صور، بالفعل مورد مشاهده او نیست؛ و مرتبه چهارم، مرتبه حصول تمام علوم نظری و اکتسابی به صورت بالفعل است.

عقل در علم کلام و عقائد

در علم کلام و نزد متکلمان، عقل به معنای پذیرش عموم مردم است؛ به عبارت دیگر معقولات و قضایایی است که فهم عملی و عمومی بشر آن را پذیرفته و با تمجید و تحسینی همراه است.

عقل در این معنا در تمام قضایا یکسان نیست. زیرا به گفته خود متکلمان برخی از معقولات مورد تأیید همه مردم در تمام ادوار تاریخ

است که متکلمان از آن به مستقلات عقلیه (مشهورات) تعبیر می کنند مثل حسن عدل و قبح ظلم که آنرا از ضروریات اولیه می دانند یا مثل: دو، دو برابر عدد یک است.

اما برخی قضایا مورد تأیید همه انسان ها نیست که به آن ها غیر مستقلات عقلیه گویند.

عقل در اصطلاح ادیان و عرفان

اشاره

عقل از نظر متالهان و عرفا نیز کاربردهایی دارد که عبارتند از:

الف. عقل معاش (جزئی) و عقل معاد (کلی)

عقل معاش (معیشت یا عقل عموم یا عقل جزئی): که همان قوه تدبیر زندگی است که با وجود آن در یک انسان، مردم می گویند: او عاقل و زرنگ و حسابگر است، و بازگشت آن به خوب فهمیدن و سرعت ادراک در استنباط آنچه سزاوار بوده که برگزیده و یا اجتناب شود می باشد، گرچه در زمینه غرضهای دنیایی و هوای نفس باشد.

عقل معاد: عقل کلی فوق عقل جزئی است و از شک و وهم و شهوت و... در امان است و به دنبال آخرت و درک عالم غیب است و راهنمای انسان به سوی سعادت ابدیست.

گاهی عرفا تعبیری دارند بنام عقل قدسی که همان منبع معرفتی شهودی است که محل جوشش برخی از معارف می شود.

توضیح اینکه، همه ما عقل و دلی داریم که با نفس آدمی متحد

هستند و وقتی دل، پاک باشد عقل نیز نورانی می شود؛ برای پاکی دل احتیاج به عقل داریم؛ یعنی ما باید بدانیم چه چیز را باید انجام دهیم و چه چیز را نباید انجام دهیم و وقتی قلب انسان پاک شد و نورانیت رسید ما به عقل قدسی یا همان عقل برین و عقل حقیقی می رسیم.

ب. عقل، موجودی مجرد و کامل

در این تعبیر، عقل مخلوقی بالفعل و مجرد است یعنی حقیقتی واحد که لقب اولین مخلوق خداوند را به خویش اختصاص می دهد و از نورانیت محض موجود گشته؛ بدین جهت دست یافتن به ماهیت عقل امکان نداشته و تعریف حدی نیز امکان وجود نخواهد یافت. ضمناً در روایات نیز چنین عقلی نام برده شده.

کاربرد و کارکرد تقسیمات عقل در قرآن و روایات

کلمه «عقل» در قرآن 49 مرتبه تکرار شده است. «عقل» در کنار کتاب و سنت و اجماع، یکی از منابع چهارگانه اجتهاد است در روایات هم به اهمیّت عقل اشاره شده است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «به یقین هر خیری با عقل حاصل می شود و آن که عقل ندارد، دین هم ندارد.»⁽¹⁾ امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «عقل دوست شخص مؤمن است.»⁽²⁾ و امام صادق علیه السلام

ص: 19

1- «إِنَّمَا يُدْرِكُ الْخَيْرَ كُلُّهُ بِالْعَقْلِ وَ لَا دِينَ لِمَنْ لَا عَقْلَ لَهُ» تحف العقول، ص 54.

2- «الْعَقْلُ خَلِيلُ الْمُؤْمِنِ» تحف العقول، ص 203.

می فرمایند: «عقل راهنمای شخص مؤمن است.»⁽¹⁾ و بسیاری دیگر از روایات که در ادامه به یکی از آنها در ضمن مبحث جایگاه عقل و تفکر در اسلام اشاره خواهد شد؛ که در آن به طور دقیق و زیبا به اهمّیت و کاربرد و کارکرد عقل در مکتب اسلام، اشاره شده و در ضمن آن یکی از تربیت یافتگان این مکتب معرّف حضورتان قرار می گیرد.

ص: 20

1- . «العقل دليل المؤمن». الكافي، ج 1، ص 25.

در اسلام عقل جایگاه ویژه و محوری دارد، آنچنانکه اصول دین و باورها، ابتدا باید با عقل اثبات شوند و پذیرش ابتدایی دین باید از روی تحقیق باشد و نه تقلید.

همچنین در آیات و روایات بطور فراوان به تعقل و تفکر و ارزش عقل سفارش شده است؛ برای نمونه روایتی از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به هشام بن حکم (1) را بیان می نمایم؛ چرا که همراه

ص: 21

1- . در تاریخ از چند هشام نام برده شده است که به شاخص آنها اشاره می شود: الف. هشام بن عبدالملک دهمین خلیفه اموی بود که از سال 724 تا 743 میلادی حکومت کرد. هنگامی که وی در سال 691 میلادی به دنیا آمد، مادرش نام پدرش را بر وی نهاد. هشام با به ارث بردن خلافت از جانب برادرش یزید دوم، حکمرانی خلافت را بدست گرفت. مدت زمان خلافت هشام 19 سال و شش ماه و چند روز بود که سرانجام در روز چهارشنبه در ربیع الثانی 125/فوریه 743 درگذشت. (طقوش، محمد سهیل (1384). دولت امویان. تهران: پژوهشکده حوزه و دانشگاه. حسن، حسن ابراهیم (1356). تاریخ سیاسی اسلام. تهران: جاویدان). ب. هشام بن سالم، ملقب به جوایلی (جوایلی)، به پارچه پشمین و خشن و جوان و خورجین گفته می شود. گویا شغل او جوان دوزی بوده است.) از محدثان سده دوم هجری است. او را از اصحاب امام صادق و امام کاظم دانسته اند. وی از برجسته ترین متکلمان و فقیهان و محدثان امامی به شمار می آید و روایت او از امام صادق و امام کاظم علیه السلام در اسناد کتب اربعه، نقل شده است. او نزد بیش از 47 استاد و شیخ حدیثی علم آموخت و از آنان، روایت کرد که برخی از آنان عبارت اند از: ابو بصیر، ابو حمزه ثمالی، ابو خالد کابلی، ابان بن تغلب، اسماعیل بن جابر جعفی، برید عجلی، محمد بن مسلم. همچنین راویان بسیاری چون ابن ابی عمیر، ابن محبوب، ابن مسکان، بزظی و جعفر بن بشیر از وی نقل حدیث کرده اند. رجالیان، هشام بن سالم را فقیه و از مدافعان حریم ولایت در مناظرات با فرقه های مختلف دانسته و بر وثاقت وی، تأکید کرده اند. از هشام، در کتب اربعه، حدود 663 حدیث در موضوعات مختلف اعتقادی، فقهی و اخلاق، گزارش شده است و کتاب هایی در موضوعات گوناگون، تألیف کرده که عبارت اند از: أصل؛ کتاب الحج؛ کتاب التفسیر و کتاب المعراج. به نظر می رسد وفات هشام قبل از شهادت امام کاظم علیه السلام در سال 183 ق واقع شده است. (رجال الطوسی: ص 318 ش 4749 و ص 345 ش 5154، رجال البرقی: ص 34 و 48. معجم رجال الحدیث: ج 19 ص 301 ش 13332. رجال النجاشی: ج 2 ص 399 ش 1166، فهرست، طوسی: ص 257 ش 782، رجال الکشی: ج 2 ص 565 ش 501 و 502). ج. سومین نفر که در تاریخ با نام هشام از او یاد شده و مورد نظر نوشتار پیش رو می باشد، هشام بن حکم دانشمند علوم عقلی و از یاران امام جعفر صادق علیه السلام، و از نخستین متکلمین مسلمان و شیعه است که برای مناظره با امام جعفر علیه السلام نزد ایشان آمده و سپس شیعه و از مریدان ایشان شد. هشام مناظرات بسیاری با دانشمندان فرقه های مختلف اسلامی، همچنین زنادقه، دهریان و مادی گرایان داشته است و برخی مناظراتش در کتاب های تاریخی به صورت کامل نقل شده است. جعفر بن محمد علیهما السلام بسیاری از یاران خود را از مناظره با فرقه های دیگر منع می کرد و هشام بن حکم را برای مناظره می فرستاد. از هارون الرشید نقل شده است که گفت: «زبان هشام از هزار شمشیر برنده تر است. (سفینه البحار، محدث قمی، ماده هشتم. معجم الرجال الحدیث، سید ابوالقاسم خویی، ج 9، ص 271. تاریخ بغداد، شمس الدین ذهبی، ج 13، ص 30. تاریخ طبری، ج 10، ص 592، چاپ لیدن.)

در آیات قرآن و روایات اهل بیت علیهم السلام، نکاتِ پربراری در مورد عقل است. هرچند روایت طولانی و مفصل است اما به تدریج و با برنامه ریزی روزانه می توان آن را خواند.

روایت هشام

اشاره

هشام بن حکم گوید: موسی بن جعفر علیه السلام به من فرمود: «ای هشام خدای تبارک و تعالی صاحب عقل و فهم را در کتاب مژده داده است و فرموده:

«کسانی که سخنان را می شنوند و از نیکوترین آنها پیروی می کنند آنان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده، آنان به حقیقت (صاحبان عقل و) خردمندان عالمند»⁽¹⁾

ای هشام همانا خدای متعال به واسطه عقل حجت را بر مردم تمام کرده و پیغمبران را به وسیله بیان یاری کرده و به وسیله برهان ها بر ربوبیت خویش راهنمایی شان کرده و فرموده است:

«خدای شما خدائست یگانه که جز او خدائی نیست و رحمان و رحیم است. در آفرینش آسمان ها و زمین و تفاوت شب و روز و کشتی هائی که به

ص: 23

سود مردم در دریا روان است و آبی که خدا از آسمان فرو آورد که زمین را بعد از مرده شدنش زنده گرداند و از همه جنبندگان در آن پراکنده کند و گردش بادها و ابری که بین آسمان و زمین تحت فرمان اوست نشانه ایست بر ربوبیت ما برای مردمی که تعقل کنند.» (1)

ای هشام، خدا اینها را دلیل بر شناسایی خود قرار داده که مسلماً مدبری دارند. سپس فرموده است

«و شب و روز خورشید و ماه را به خدمت شما گماشت و ستارگان تحت فرمان اویند در اینها برای گروهی که عقل خود را به کار اندازند نشانهها است.» (2)

و باز فرمود:

«او کسی است که شما را از خاکی، سپس از نطفه ای، آن گاه از علقه ای آفرید، و بعد شما را به صورت کودکی بیرون می آورد تا به کمال قوت خود برسید و تا سالمند شوید. و از میان شما کسی است که پیش از پیری می میرد، و تا به مدتی که مقرر است برسید، و امید که تعقل کنید.» (3)

و باز فرموده: همانا در گردش شب و روز و رزقی که خدا از آسمان فرستاد که زمین را بعد از موات شدنش زنده کرد و در گردش بادها (و ابر مسخر در فضا) برای آنها که تعقل می کنند نشانه هائیس.

ص: 24

1- . سوره بقره، آیه های 163 و 164.

2- . سوره نحل، آیه 12.

3- . سوره غافر، آیه 67.

و باز فرمود:

«زمین را بعد از موات شدنش زنده می کند، این آیات را برای شما بیان می کنیم شاید تعقل کنید.»⁽¹⁾

و نیز فرمود:

«و باغ ها از تاک و کشتزار و نخلستان جفت هم و جدا از هم که همه از یک آب مشروب می شوند؛ لیکن میوه بعضی را بر بعضی دیگر برتری داده ایم در این ها آیاتی است برای کسانی که تعقل کنند.»⁽²⁾

و فرمود:

«از جمله آیه های وی این است که برق را برای بیم و امید به شما بنمایاند و آسمان آبی نازل کند تا زمین را پس از موات شدنش زنده کند در این ها برای مردمی که تعقل می کنند نشانه هایی است.»⁽³⁾

و باز فرمود:

«بگو بیائید آن چه را پروردگارتان به شما حرام کرده بخوانم: این که چیزی را با او شریک نکنید و با پدر و مادر نیکی کنید و فرزندان خود را از بیم تنگدستی نکشید که شما و آن ها را ما روزی می دهیم و به کار های زشت چه عیان و نهانش نزدیک نشوید و تنی را که خدا محترم داشته نکشید مگر به حق، این ها است که خدا شما

ص: 25

1- . سوره حدید، آیه 17.

2- . سوره رعد، آیه 4.

3- . سوره روم، آیه 24.

را به آن سفارش کرده شاید تعقل کنید.»(1)

و نیز فرمود:

«مگر بعضی از بردگان شما نسبت به اموالی که به شما داده ایم شریکتان می باشند تا در آن برابر باشید و از آن ها چنانچه از یکدیگر می ترسید، بترسید؛ آیات خود را این گونه برای مردمی که تعقل می کنند شرح می دهیم.»(2)

ای هشام، سپس خداوند صاحبان عقل را اندرز داده و به آخرت تشویقشان نموده:

«زندگی دنیا جز بازیچه و سرگرمی نیست و سرای آخرت برای پرهیزگاران بهتر است؛ چرا تعقل نمی کنید.»(3)

ای هشام، سپس خدا کسانی را که کفرش را تعقل نمی کنند بیم داده و فرموده:

«سپس دیگران را هلاک ساختیم؛ شما صبحگاهان و هنگام شب به آن ها می گذرید؛ پس چرا تعقل نمی کنید.»(4)

و فرموده:

«ما به مردم این دهکده به سبب گناهی که می کرده اند عذابی از آسمان فرود آریم؛ از این حادثه برای آن ها که تعقل می کنند نشان های روشن به جا

ص: 26

1- . سوره انعام، آیه 151.

2- . سوره روم، آیه 28.

3- . سوره انعام، آیه 32.

4- . سوره صافات، آیه های 135 و 137 و 138.

گذاشته ایم.» (1)

ای هشام عقل همراه علم است و خدا فرموده:

«این مثل ها را برای مردم می زنیم و جز دانشمندان تعقل نمی کنند.» (2)

ای هشام سپس کسانی را که تعقل نمی کنند نکوهش نموده و فرموده:

«و چون به مشرکان گویند: از آن چه خدا نازل کرده پیروی کنید. گویند: نه؛ بلکه از آئینی که پدران خویش را بر آن یافتیم پیروی می کنیم و گر چه پدرانشان چیزی تعقل نکرده و هدایت نیافته بودند.» (3)

و فرموده:

«داستان کافران چنان است که شخصی به حیوانی که جز صدایی و فریادی نمی شنود بانگ زند؛ ایشان کرانند، لالانند و کورانند، پس تعقل نمی کنند.» (4)

و فرموده:

«بعضی از آن ها به سویت گوش فرا دهد اما مگر تو می توانی به کران در صورتی که تعقل هم نمی کنند بشنوانی.» (5)

و باز فرموده:

ص: 27

1- . سوره عنکبوت، آیه های 34 و 35.

2- . سوره عنکبوت، آیه 43.

3- . سوره بقره، آیه 170.

4- . سوره بقره، آیه 171.

5- . سوره یونس، آیه 42.

«مگر گمان بری بیش تر آن ها می شنوند یا تعقل می کنند؟ ایشان جز به مانند چهارپایان بلکه روش ایشان گمراهانه تر است.» (1)

«با شما دسته جمعی کار زار نکنند مگر از درون دهکد های مستحکم یا از پشت دیوارها؛ دلیری ایشان میان خودشان با شدت است، گمان بری با هم هستند، اما دل هاشان پراکنده است، چنین است زیرا آن ها گروهی هستند که تعقل نمی کنند.» (2)

و فرموده:

«خود را از یاد می برید در صورتی که کتاب آسمانی می خوانید مگر تعقل نمی کنید.» (3)

ای هشام خدا اکثریت را نکوهش نموده و فرموده:

«اگر بخواهی از اکثریت مردم زمین پیروی کنی تو را از راه خدا به در برند.» (4)

و فرمود:

«و اگر از آن ها بپرسی که آسمان ها و زمین را آفریده مسلماً می گویند: خدا، بگو ستایش مخصوص خداست اما اکثریت آن ها نمی دانند.» (5)

و فرمود:

«و اگر از آن ها بپرسی که از آسمان باران فرستد و زمین موات را بدان زنده کند قطعاً

ص: 28

1- . سوره فرقان، آیه 44.

2- . سوره حشر، آیه 14.

3- . سوره بقره، آیه 44.

4- . سوره انعام، آیه 15.

5- . سوره لقمان، آیه 25.

می گویند: خدا، بگو: حمد خدا را، اما اکثریت آن ها تعقل نمی کنند.»(1)

ای هشام سپس اقلیت را ستوده و فرموده:

«و کمی از بندگانم شکر گزارند.»(2)

و فرموده:

«بسیاری از شریکان به یکدیگر ستم کنند مگر کسانی که ایمان دارند و کار شایسته کنند و آن ها کم اند.»(3)

و فرموده:

«تنها یک مرد با ایمان از خاندان فرعون که ایمانش را پنهان می داشت گفت: می خواهید مردی را بکشید که می گوید: پروردگارم

خداست؟»(4)

و فرموده:

«جز اندکی به نوح ایمان نیاوردند.»(5)

و فرمود:

«لیکن بیشترشان نمی دانند.»(6)

و فرموده:

ص: 29

1- . سوره عنکبوت، آیه 53.

2- . سوره سبا، آیه 13.

3- . سوره ص، آیه 24.

4- . سوره غافر، آیه 28.

5- . سوره هود، آیه 40.

6- . سوره انعام، آیه 37.

«و بیشترشان تعقل نمی کنند.»(1)

و فرموده بیشترشان ادراک نمی کنند. ای هشام: و، سپس خداوند از صاحبان عقل به نیکوترین وجه یاد نموده و ایشان را به بهترین زیور آراسته و فرموده:

«خدا به هر که خواهد حکمت دهد و هر که حکمت گیرد خیر بسیار گرفته است و جز صاحبان عقل در نیابند.»(2)

و فرموده:

«آن ها که دانش ریشه دارند گویند به قرآن ایمان داریم تمامش از نزد پروردگار ما است ولی جز صاحبان عقل در نیابند.»(3)

و فرموده:

«همانا در آفرینش آسمان ها و زمین و رفت و آمد شب و روز برای صاحبان عقل نشانه هاست.»(4)

و فرموده:

«مگر آن که می داند آن چه از پروردگارت به تو نازل شده حق است؛ مانند شخص کور است؛ تن ها صاحبان عقل در می یابند.»(5)

ص: 30

1- . سوره مائده، آیه 103.

2- . سوره بقره، آیه 259.

3- . سوره آل عمران، آیه 7.

4- . سوره آل عمران، آیه 190.

5- . سوره رعد، آیه 19.

و فرموده:

«مگر آن که در اوقات شب در حال سجده و قیام مشغول عبادت است و از آخرت بیم دارد و به رحمت پروردگارش امیدوار است (مانند غیر او است؟) بگو مگر کسانی که می دانند با کسانی که نمی دانند یکسانند؟ صاحبان عقل در می یابند.» (1)

و فرموده:

«کتاب پر برکتی را به سویت فرستادیم تا در آیاتش تدبیر کنند و تا صاحبان عقل متذکر شوند.» (2)

و فرموده:

«موسی را هدایت دادیم و آن کتاب را که هدایت و پند صاحبان عقل بود میراث بنی اسرائیل کردیم.» (3)

و فرموده:

«و پند ده که پند دادن مؤمنان را سود دهد.» (4)

ای هشام، خدای تعالی در کتابش می فرماید:

«همانا در این کتاب یاد آوری است برای کسی که دلی دارد (یعنی عقل دارد)» (5)

ص: 31

1- . سوره زمر، آیه 9.

2- . سوره ص، آی 29.

3- . سوره غافر، آیه های 52 و 53.

4- . سوره طور، آیه 55.

5- . سوره ق، آیه 37.

«همانا به لقمان حکمت دادیم.»⁽¹⁾

فرمود: مقصود از حکمت عقل و فهم است. ای هشام لقمان به پسرش گفت:

«حق را گردن نه تا عاقل ترین مردم باشی همانا زیرکی در برابر حق ناچیز است. پسر عزیزم دنیا دریای ژرفی است که خلقی بسیار در آن غرق شدند (اگر از این دریا نجات می خواهی) باید کشتیت در این دریا تقوای الهی و آکنده آن ایمان و بادبانش توکل و ناخدایش عقل و رهبریش دانش و لنگرش شکیبایی باشد.»⁽²⁾

ای هشام، برای هر چیز رهبری است و رهبری عقل اندیشیدن و رهبر اندیشیدن خاموشی است و برای هر چیزی مرکبی است و مرکب عقل تواضع است. برای نادانی تو همین بس که مرتکب کاری شوی که از آن نهی شده ای.

ای هشام، خدا، پیغمبران و رسولانش را به سوی بندگان نفرستاد مگر برای آن که از خدا خردمند شوند (یعنی معلومات آن ها مکتسب از کتاب و سنت باشد نه از پیش خود) پس هر که نیکوتر پذیرد معرفتش بهتر است و آن که به فرمان خدا داناتر است عقلش نیکوتر است و کسی که عقلش کامل تر است مقامش در دنیا و آخرت بالاتر است.

ص: 32

1- . سوره لقمان، آیه 12.

2- . سوره لقمان، آیه 12.

ای هشام، خدا بر مردم دو حجت دارد: حجت آشکار و حجت پنهان. حجت آشکار، رسولان و پیغمبران و امامانند و حجت پنهان عقل مردم است.

ای هشام، عاقل کسی است که حلال، او را از سپاسگزاری باز ندارد و حرام بر صبرش چیره نشود.

ای هشام، هر که سه چیز را بر سه چیز مسلط سازد به ویرانی عقلش کمک کرده است:

آن که پرتو فکرش را به آرزوی درازش تاریک کند و آن که شگفتی های حکمتش را به گفتار بیهوده اش نابود کند

و آن که پرتو اندرز گرفتن خود را به خواهش های نفسش خاموش نماید.

(هر که چنین کند) گویا هوس خود را بر ویرانی عقلش کمک داده و کسی که عقلش را ویران کند دین و دنیای خویش را تباه ساخته است.

ای هشام، چگونه کردارت نزد خدا پاک باشد در حالی که دل از فرمان پروردگارت باز داشته و علیه عقلت از هوست فرمان برده باشی؟!!

ای هشام، صبر بر تنهایی، نشانه ی قوت عقل است. کسی که از خدا خردمندی گرفت از اهل دنیا و دنیا طلبان کناره گیرد و به آن چه نزد خداست پردازد و خدا انیس و حشت او و یار تنهایی او و

اندوخته‌ی هنگام تنگدستی او و عزیزکننده‌ی اوست، بی‌فامیل و تبار.

ای هشام، حق برای فرمان برداری خدا به پا داشته شد، نجاتی جز به فرمان برداری نیست و فرمان برداری به سبب علم است و علم با آموزش به دست آید و آموزش به عقل وابسته است و علم جز از دانشمندان الهی به دست نیاید و شناختن علم به وسیله‌ی عقل است.

ای هشام، کردار اندک از عالم چند برابر پذیرفته شود و کردار زیاد از هوا پرستان و نادانان پذیرفته نگردد.

ای هشام، همانا عاقل به کم و کاست دنیا با دریافت حکمت خشنود است و با کم کاست حکمت و رسیدن به دنیا خشنود نیست از این رو تجارتشان سودمند گشت.

ای هشام، همانا خردمندان زیاده بر احتیاج از دنیا را کنار نهادند تا چه رسد به گناهان، با این که ترک دنیا فضیلت است و ترک گناه لازم.

ای هشام، عاقل به دنیا و اهل دنیا نگریست و دانست که دنیا جز با زحمت دست ندهد و به آخرت نگریست و دانست که آن هم جز با رحمت نیاید، پس با زحمت در جستجوی پاینده تر آن برآمد (یعنی چون دید به دست آوردن دنیا و آخرت هر دو احتیاج به زحمت دارد با خود گفت چه بهتر که این زحمت را در راه تحصیل آخرت پاینده متحمل شوم).

ای هشام، خردمندان از دنیا رو گردانیده به آخرت روی آوردند زیرا ایشان دانستند که دنیا خواهان است و خواسته و آخرت هم خواهان است و خواسته و کسی که خواهان آخرت باشد، دنیا او را بجوید تا روزیش را به طور کامل از دنیا بگیرد و کسی که دنیا طلبد، آخرت او را جوید یعنی مرگش در رسد و دنیا و آخرتش را تباه سازد.

ای هشام، کسی که ثروت بدون مال و دل آسودگی از حسد و سلامتی دین خواهد باید با تضرع و زاری از خدا بخواهد که عقلش را کامل کند؛ زیرا عاقل به قدر احتیاج قناعت کند و آن که به قدر احتیاج قناعت کند بی نیاز گردد و کسی که به قدر احتیاج قناعت نکند هرگز بی نیازی نیابد.

ای هشام، خدا از مردمی شایسته حکایت کند که آن ها گفته اند:

«پروردگارا، بعد از آن که ما را هدایت فرمودی دل هایمان را منحرف مساز و ما را از نزد خویش رحمتی بخشای که تو بخشایند های.»⁽¹⁾

چون دانستند که دل ها منحرف شوند و به کوری و سرنگونی گرایند. همانا از خدا نترسد کسی که از جانب خدا خردمند گردد، و کسی که از جانب خدا خرد نیابد دلش بر معرفتِ ثابتی که بدان بینا باشد و حقیقتش را دریابد، بسته نگردد و کسی به دین سعادت رسد که گفتار و کردارش یکی شود و درونش با برونش موافق باشد. زیرا

ص: 35

خدایی که اسمش مبارک است بر عقل درونی پنهان، جز به ظاهری که از باطن حکایت کند دلیلی نگذاشته است.

ای هشام، امیر المؤمنین علیه السلام می فرمود: خدا با چیزی بهتر از عقل پرستش نشود و تا چند صفت در انسان نباشد عقلش کامل نشده است. مردم از کفر و شرارتش در امان و به نیکی و هدایتش امیدوار باشند. زیادی مالش بخشیده، زیادی گفتارش بازداشت شده باشد. بهره او از دنیا مقدار قوتش باشد. تا زنده است از دانش سیر نشود. ذلت با خدا را از عزت با غیر خدا دوست تر دارد. تواضع را از شرافت دوست تر دارد. نیکی اندک دیگران را زیاد و نیکی بسیار خود را اندک شمارد. همه مردم را از خود بهتر داند و خود را از همه بدتر و این تمام مطلب است.

ای هشام، عاقل دروغ نگوید اگر چه دلخواه او باشد.

ای هشام، کسی که مردانگی ندارد، دین ندارد. کسی که عقل ندارد، مردانگی ندارد. با ارزش ترین مردم کسی است که دنیا را برای خود منزلی نداند. همانا برای هدف های شما بهایی جز بهشت نیست پس آن را به غیر بهشت نفروشید.

ای هشام، امیر المؤمنین علیه السلام می فرمود: از جمله علامات عاقل این است که سه خصلت در او باشد:

1. چون از او پرسند جواب دهد.

2. چون مردم از سخن در مانند او سخن گویند.

3. رأیی اظهار کند که به مصلحت همگان باشد.

کسی که هیچ یک از این صفات ندارد احمق است.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

در صدر مجلس نباید نشیند مگر مردی که این سه خصلت یا یکی از آن‌ها را داشته باشد و کسی که هیچ ندارد و در صدر نشیند احمق است.

و حسن بن علی علیه السلام فرمود: حاجات خود را از اهلش خواهید. عرض شد اهلش کیانند ای پسر پیغمبر؟ فرمود: آن‌ها که خدا در کتابش بیان کرده و یاد نموده و فرموده: «تنها صاحب‌دلان پند گیرند. و آن‌ها خردمنداند.»

و علی بن حسین علیه السلام فرمود: همنشینی با خوبان، صلاح‌انگیز است و حسن اخلاق دانشمندان، عقل خیز و فرمانبری از حاکمان عادل، کمال عزت است و بهره‌برداری از ما، کمال مردانگی و رهنمایی مشورت خواه، ادای حق نعمت است و خودداری از آزار، نشانه کمال عقل است و آسایش تن در دنیا و آخرت.

ای هشام، عاقل به کسی که بترسد تکذیبش کند، خبر ندهد و از آن که نگرانی مضایقه دارد، چیزی نخواهد و به آن چه توانا نیست، وعده ندهد و به آن چه در امیدواریش سرزنش شود، امید نبندد و به کاری که بترسد در آن درماند، اقدام نکند.

ص: 37

منبع حدیث:

اصول کافی، کتاب عقل و جهل، باب عقل و جهل، حدیث دوازدهم.

شرح حدیث:

مقصود اصلی و تکیه گاه سخن در این حدیث شریف طولانی همانا کاربرد عقل و جایگاه عاقل است چه در اصل سخن خود حضرت و چه در آیات کریمه ای که از قرآن استشهاد فرمودند و چه در اخباری که از اجداد بزرگوارش نقل می فرمایند. حتی نکوهش اکثریت و ستایش اقلیت از این نظر است که بیش تر مردم تعقل نمی کنند و شکرگزاران و مؤمنین نیکوکار همواره در اقلیت اند.

ص: 38

هشام بن حکم از یاران خاص امام صادق و امام کاظم و امام رضا علیهم السلام بود او در اوایل قرن دوم هجری در کوفه دیده به جهان گشود و در شهر واسط رشد کرد و به عرصه اجتماع گام نهاد. او بعد ها برای تجارت به بغداد آمد و در محله کرخ به بزازی مشغول شد.

دانشمندان علم رجال می نویسند: هشام دو فرزند دختر و پسر داشت. فرزند پسرش، حکم، متکلم بود و در بصره می زیست. دخترش، فاطمه، یکی از زنان با ایمان روزگار بود. هشام همچنین برادری به نام محمد بن حکم داشت که از راویان حدیث بود و محمد بن ابی عمیر، راوی معروف شیعه، از او روایت نقل می کند. (1)

هشام از همان آغاز جوانی سری پرشور داشت و شیفته علم و معرفت بود. او، برای رسیدن به این هدف، علوم عصر خویش را

ص: 39

آموخت، کتب فلسفی دانشمندان یونان را فرا گرفت و کتابی در رد یکی از فلاسفه یونان نگاشت. (1)

هشام، در مسیر تکامل اندیشه اش، به مکتب های گوناگون علمی عصر خویش پیوست، ولی هیچ مکتبی عطش حقیقت جویی اش را فرو نماند. او سرانجام به وسیله عمویش، عمیر بن یزید کوفی، با امام صادق علیه السلام آشنا شد و در شمار پیروان آن حضرت قرار گرفت. (2)

سیر تکاملی اندیشه هشام نشان می دهد که آگاهانه و بر اساس برهان عقلی تشیع را پذیرفته است. او به منظور کسب علم، تامین معاش، مناظره، تبلیغ معارف اهل بیت علیه السلام و انجام مناسک حج، به شهر های بغداد، بصره، مدائن، حجاز و کوفه سفر کرد و با برهان های دقیق و منطقی اش در گسترش فرهنگ اهل بیت علیه السلام کوشید.

سفر برای تحصیل دانش

هشام، به عنوان یک پژوهشگر شیعی، سعی می کرد پرسش های خود را با امام صادق علیه السلام در میان نهد و از آن حضرت پاسخ دریافت کند. داستان زیر بر درستی این سخن گواهی می دهد:

ص: 40

1- . هشام بن حکم، صفایی، ص 14.

2- . رجال نجاشی، ص 433.

روزی، ابن ابی العوجاء یکی از دانشمندان مخالف اسلام، پرسشی در باره تعدد زوجات مطرح کرد و گفت: قرآن از سویی در آیه سوم سوره نساء می گوید:

(فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا)

«با زنان پاک مسلمان ازدواج کنید، با دو یا سه یا چهار زن، و اگر می ترسید میان آن ها به عدالت رفتار نکنید، پس به یک همسر بسنده کنید.»

از سوی دیگر در آیه 129 همین سوره می فرماید:

(وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ)

«هرگز نمی توانید میان زنان به عدالت رفتار کنید، هر چند کوشش کنید.»

با ضمیمه کردن آیه دوم به آیه اول درمی یابیم که تعدد زوجات در اسلام ممنوع است، زیرا تعدد زوجات مشروط به عدالت است و عدالت هم ممکن نیست. پس تعدد زوجات در اسلام حرام است.

هشام از پاسخ باز ماند. پس از ابن ابی العوجاء فرصت خواست و برای گرفتن پاسخ به مدینه شتافت. هشام سخن ابن ابی العوجاء را برای حضرت باز گفت. امام فرمود: منظور از عدالت در آیه سوم سوره نساء، عدالت در نفقه و رعایت حقوق همسری و طرز رفتار و کردار است، و مراد از عدالت در آیه 129 این سوره عدالت در تمایلات قلبی است. بنابراین تعدد زوجات در اسلام حرام نیست و با شرایطی جایز است.

هشام از سفر برگشت و پاسخ را در اختیار ابن ابی العوجاء قرار داد. او سوگند یاد کرد که این پاسخ از (هشام) تو نیست. (1)

هشام این گونه برای کسب علم و معارف اسلام تلاش می کرد. امام صادق علیه السلام نیز متقابلاً هشام را از کوثر زلال ولایت سیراب می ساخت.

امام در برابر پرسش های هشام، با بردباری پاسخ می داد و قانعش می ساخت. نمونه هایی از این پرسش و پاسخ ها در کتاب های توحید صدوق و علل الشرایع دیده می شود.

جایگاه هشام در محضر امام صادق علیه السلام

اشاره

نمونه هایی از رفتار امام صادق علیه السلام با شاگرد ممتازش می تواند از جایگاه هشام نزد آن بزرگوار پرده بردارد:

این جوان کیست؟

آن روز یکی از شلوغ ترین ایام حج بود. امام صادق علیه السلام با گروهی از یارانش گفتگو می کرد. در این هنگام، هشام بن حکم که تازه به جوانی گام نهاده بود، خدمت امام رسید. پیشوای شیعیان از دیدن جوان شادمان شد، او را در صدر مجلس و کنار خویش نشانید و گرمی داشت. این رفتار امام حاضران را، که از شخصیت های علمی شمرده می شدند، شگفت زده ساخت. وقتی امام علیه السلام آثار شگفتی را

ص: 42

در چهره حاضران مشاهده کرد، فرمود: «هذا ناصرنا بقلبه ولسانه ویده، این جوان با دل و زبان و دستش یاور ماست.»

سپس برای اثبات مقام علمی هشام درباره نام های خداوند متعال و فروع آن ها از وی پرسید و هشام همه را نیک پاسخ گفت. آنگاه حضرت فرمود: هشام، آیا چنان فهم داری که با درک و تفکرت دشمنان ما را دفع کنی؟ هشام گفت: آری.

امام فرمود: «نفعك الله به و ثبتك» خداوند تو را در این راه ثابت قدم دارد و از آن بهره مند سازد.

هشام می گوید: بعد از این دعا، هرگز در بحث های خداشناسی و توحید شکست نخوردم. (1)

روح القدس تو را یاری کند

هشام، چنان مورد توجه امام صادق علیه السلام بود که در یکی از روزها وی را به حضور طلبید و فرمود: در باره تو سخنی رامی گویم که رسول خدا (ص) به «حسان بن ثابت انصاری» (شاعر معروف عصر پیامبر که با شعرش از حریم اسلام حمایت می کرد) فرمود: تا وقتی که ما را بازبانت یاری می کنی، پیوسته تو را به وسیله روح القدس تایید کند. (2)

ص: 43

1- . تفسیر البرهان، ج 1، ص 420.

2- . «لا تزال مويداً بروح القدس ما نصرتنا بلسانك» تنقيح المقال، ج 3، ص 294.

هشام بن حکم، علاوه بر هوش سرشار و دانش وسیع، از قدرت بیان و صراحت لهجه و شهامت در مناظره برخوردار بود و با استفاده از این نعمت های ارزشمند الهی، با دانشمندان و متفکران در مناظره شرکت می کرد. [\(1\)](#)

استادش امام صادق علیه السلام از شیوه مناظره و بیان وی خشنود بود و همواره او را تحسین می کرد. ششمین پیشوای معصوم روزی فرمود: ای هشام، با مردم سخن بگو، من دوست دارم همانند تو در میان شیعیان ما باشم. [\(2\)](#)

آن بزرگوار گاه شیوه بحث هشام را می ستود و می فرمود: این گونه استدلال در صحف ابراهیم و موسی علیهما السلام آمده است. [\(3\)](#)
نگاهی گذرا به چند نمونه از مناظره های هشام برای آشنایی با مقام علمی و شیوه بحث وی سودمند است.

مناظره هشام بن حکم با عمرو بن عبید معتزلی

یونس بن یعقوب، یکی از شاگردان برجسته امام صادق علیه السلام می گوید: در یکی از سالهایی که هشام بن حکم به سفر حج

ص: 44

1- . قاموس الرجال، ج 9، ص 317.

2- . «یا هشام کلم الناس إني أحب أن أرى مثلکم في الشيعة»

3- . هزاره شیخ طوسی، ج 2، ص 142.

مشرف شده بود، در «منا» حضور امام صادق علیه السلام شرفیاب شد. حمران بن اعین، محمد بن نعمان، هشام بن سالم و دیگر بزرگان شیعه نیز در مجلس حاضر بودند.

حضرت (ع) به هشام فرمود: آیا نمی خواهی داستان مناظره و گفتگوی خود با عمرو بن عبید را برای ما بیان کنی؟ هشام، که از همه اهل مجلس جواتر به نظر می رسید، گفت: ای فرزند رسول خدا (ص)، جلالت شما مانع می شود از شما شرم دارم و در حضورتان توان سخن گفتن در خویش نمی یابم.

امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی به شما امر می کنیم، اطاعت کنید. آنگاه هشام داستان مناظره خودش با عمرو بن عبید را چنین بیان کرد:

به من خبر دادند که عمرو بن عبید روزها در مسجد جامع بصره با شاگردانش می نشیند، در باره امامت بحث می کند و عقیده شیعه درباره امام را بی اساس و باطل می شمارد. این خبر برایم خیلی ناگوار بود، به همین سبب به بصره رفتم. وقتی وارد مسجد جامع بصره شدم، بسیاری اطراف عمرو نشسته بودند. از حاضران تقاضا کردم اجازه دهند تا بتوانم نزدیک عمرو بنشینم.

وقتی نشستم، به عمرو بن عبید گفتم:

ای مرد دانشمند، من غریبم، اجازه می دهید چیزی بپرسم؟

گفت: آری.

ص: 45

گفتم: آیا شما چشم دارید؟

گفت: پسر جان این چه پرسشی است، چرا درباره چیزی که می بینی می پرسی؟

گفتم: استاد عزیز پوزش می خواهم. پرسشهایم این گونه است، خواهش می کنم، پاسخ دهید.

گفت: گرچه پرسشهایت احمقانه است، ولی آنچه می خواهی پرس.

گفتم: آیا چشم دارید؟

گفت: آری.

پرسیدم: با آن چه می کنی؟

گفت: به وسیله آن رنگ ها و اشخاص را می بینم.

گفتم: آیا بینی داری؟

گفت: آری.

گفتم: از آن چه بهره ای میبری؟

گفت: به وسیله آن بوها را استشمام می کنم.

گفتم: آیا زبان داری؟

گفت: آری.

گفتم: با آن چه می کنی؟

ص: 46

گفت: طعم اشیا رامی چشم.

گفتم: آیا شما گوش دارید؟

گفت: آری.

گفتم: از آن چه سود می بری؟

گفت: به آن صداها رامی شنوم.

گفتم: بسیار خوب، حالا بفرمایید دل هم دارید؟ گفت: آری.

گفتم: دل برای چیست؟

گفت: به وسیله دل (مرکز ادراکات) آنچه بر حواس پنجگانه و اعضای بدنم می گذرد، تشخیص می دهم، اشتباههایم را برطرف می کنم و درست را از نادرست تشخیص می دهم.

گفتم: مگر با وجود این اعضا از دل بی نیاز نیستی؟

گفت: نه، هرگز.

گفتم: در حالی که حواس و اعضای بدنت سالم است چگونه نیاز به دل داری؟

گفت: پسر جان، وقتی اعضای بدن در چیزی که با حواس درک می شود تردید کند، آن را به دل ارجاع می دهد تا تردیدش برطرف شود.

گفتم: پس خداوند، دل را برای رفع تردید اعضا گذاشته است.

گفت: آری.

گفتم: پس وجود دل برای رفع حیرت و تردید ضروری است؟

ص: 47

گفت: آری، چنین است.

گفتم: شما می گوئید خدای تبارک و تعالی اعضای بدن را بدون پیشوایی که هنگام حیرت و شک به او مراجعه کنند نگذاشته است، پس چگونه ممکن ست بندگانش را در وادی حیرت و گمراهی رها کرده، برای رفع تردید و تحیرشان پیشوایی تعیین نفرماید؟

عمرو بن عبید پس از لحظه ای تامل و سکوت، سر بلند کرد، به من نگریست و گفت: تو هشام بن حکم هستی؟

گفتم: نه.

گفت: از همنشینان اوئی؟

گفتم: نه.

پرسید: اهل کجایی؟

گفتم: کوفه.

گفت: تو همان هشامی، سپس مرادر آغوش گرفت، به جای خود نشانید و تا من آنجا بودم، سخن نگفت.

حضرت صادق علیه السلام از شنیدن داستان خشنود و شادمان شد و فرمود: هشام، این گونه استدلال را از که آموختی؟ هشام گفت: آنچه از شما شنیده بودم، تنظیم و چنین بیان کردم. حضرت فرمود: به خدا سوگند این مطلب در صحف ابراهیم و موسی نوشته

ص: 48

مناظره هشام بن حکم و مردی از اهل شام

یونس بن یعقوب گوید: خدمت امام صادق علیه السلام بودم که مردی از اهل شام بر آن حضرت وارد شد و گفت: من علم کلام و فقه و فرائض می دانم و برای مباحثه با اصحاب شما آمده ام.

امام صادق علیه السلام فرمود سخن تو از گفتار پیغمبر است یا از پیش خودت؟

گفت: از گفته پیغمبر و هم از خودم.

امام فرمود: پس تو شریک پیغمبری؟ گفت: نه: فرمود: از خدای عزوجلّ وحی شنیده ای که به تو خبر دهد؟

گفت: نه!

فرمود: چنان که اطاعت پیغمبر را واجب میدانم اطاعت خودت را هم واجب میدانم؟

گفت: نه.

حضرت به من متوجه شد و فرمود: ای یونس پسر یعقوب!

این مرد پیش از آنکه وارد بحث شود خودش را محکوم کرد (زیرا گفته خودش را حجت دانست بدون آنکه دلیلی بر حجّیتش داشته باشد)

سپس

ص: 49

فرمود: ای یونس اگر علم کلام خوب. می دانستی با او سخن می گفتی.

یونس گوید: (من گفتم) وای افسوس. سپس گفتم: قربانت من شنیدم که شما از علم کلام نهی می نمودی، و می فرمودی وای بر اصحاب علم کلام؛ زیرا می گویند این درست می آید و این درست نمی آید (می گویند: سلیمان، لانسلم) این به نتیجه نمی رسد، این را می فهمیم و این را نمی فهمیم.

امام فرمود: من گفتم وای بر آنها اگر گفته مرا رها کنند و دنبال خواسته خود بروند.

سپس به من فرمود: برو بیرون و هر کدام از متکلمین را دیدی بیاور.

یونس گوید من حمران بن اعین و احوال و هشام بن سالم را که علم کلام خوب می دانستند آوردم و نیز قیس بن ماصر که بعقیده من در کلام بهتر از آنها بود و علم کلام را از علی بن حسین علیه السلام آموخته بود آوردم؛ چون همگی در مجلس قرار گرفتیم، امام صادق علیه السلام سر از خیمه بیرون کرد و آن خیمه ای بود که در کوه کنار حرم برای حضرت می زدند که چند روز قبل از حج آنجا تشریف داشت. چشم حضرت بشتی افتاد که به دو می آمد فرمود:

به پروردگار کعبه که این هشام است. ما فکر می کردیم مقصود حضرت هشام از فرزندان عقیل است که او را بسیار دوست می داشت، که ناگاه هشام بن حکم وارد شد و او در آغاز روئیدن موی رخسار بود و همه ما از او بزرگتر بودیم.

امام صادق برایش جا باز کرد و فرمود، هشام با دل و زبان و دستش یاور ماست سپس فرمود: ای حمران با مرد شامی سخن بگو. او وارد بحث شد و بر شامی غلبه کرد.

سپس فرمود: ای طاقی تو با او سخن بگو. او هم سخن گفت و غالب شد.

سپس فرمود: ای هشام بن سالم تو هم گفتگو کن او با شامی برابر شد (هر دو عرق کردند).

سپس امام صادق علیه السلام بقیس ماصر فرمود: تو با او سخن بگو او وارد بحث شد و حضرت از مباحثه آنها می خندید زیرا مرد شامی گیر افتاده بود.

پس به شامی فرمود با این جوان یعنی هشام بن حکم - صحبت کن.

گفت حاضر، سپس به هشام گفت: ای جوان در باره امامت این مرد از من بپرس.

هشام (که از سوء ادب او نسبت به ساحت مقدس امام علیه السلام خشمگین شد به طوری که می لرزید، به شامی گفت: ای مرد آیا پروردگارت به مخلوقش خیراندیش تر است یا مخلوق به خودشان، گفت بلکه پروردگارم نسبت بمخلوقش خیراندیش تر است.

هشام: در مقام خیراندیشی برای مردم چه کرده است؟

شامی: برای ایشان حجّت و دلیلی بپا داشته تا متفرّق و مختلف نشوند و او ایشان را با هم الفت دهد و ناهمّواری هاشان را هموار سازد و ایشان را از قانون پروردگارشان آگاه سازد.

هشام: او کیست؟

شامی: رسول خدا صلّی الله علیه و آله است.

هشام: بعد از رسول خدا صلّی الله علیه و آله کیست؟

شامی: قرآن و سنت است.

هشام: قرآن و سنت برای رفع اختلاف امروز ما سودمند است؟ شامی: آری.

هشام: پس چرا من و تو اختلاف کردیم و برای مخالفتی که با تو داریم از شام به اینجا آمدی؟!

شامی خاموش ماند، امام صادق علیه السلام به او گفت چرا سخن نمی گوئی؟

شامی گفت: اگر بگویم قرآن و سنت از ما رفع اختلاف می کنند باطل گفته ام زیرا عبارات کتاب و سنت معانی مختلفی را متحمل است (چند جور معنی می شود) و اگر بگویم اختلاف داریم و هر یک از ما مدّعی حق می باشیم، قرآن و سنت به ما سودی ندهند (زیرا که هر کدام از ما آن را به نفع خویش توجیه می کنیم) ولی همین استدلال بر له من و علیه هشام هم هست!

ص: 52

حضرت فرمود: از او پرس تا بفهمی که سرشار است.

شامی: ای مرد: کی به مخلوق خیراندیش تر است: پروردگارشان یا خودشان؟!

هشام: پروردگارشان از خودشان خیراندیش تر است.

شامی: آیا پروردگار شخصی را بپا داشته است که ایشان را متحد کند و ناهمواریشان هموار سازد و حق و باطل را بایشان باز گوید؟

هشام: در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله یا امروز؟

شامی: در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله که خود آن حضرت بود، امروز کیست؟

هشام: همین شخصی که بر مسند نشسته (اشاره به امام صادق علیه السلام کرد) و از اطراف جهان به سویش رهسپار می گردند. به میراث علمی که از پدرانش دست بدست گرفته خبرهای آسمان و زمین را برای ما باز گوید.

شامی: من چگونه می توانم این را بفهمم؟

هشام: هرچه می خواهی از او پرس.

شامی: عذری برایم باقی نگذاشتی، بر من است که پرسم.

امام صادق علیه السلام فرمود: ای شامی! میخواهی گزارش سفر و راهت را به خودت بدهم؟ چنین بود و چنان بود، شامی با سرور و خوشحالی می گفت: راست گفתי، اکنون به خدا اسلام آوردم، امام

صادق علیه السلام فرمود نه، بلکه اکنون به خدا ایمان آوردی، اسلام پیش از ایمان است، بوسیله اسلام از یک دیگر ارث برند و ازدواج کنند و بوسیله ایمان ثواب برند (تو که قبلاً به خدا و پیغمبر ایمان داشتی، مسلمانی بودی که ثواب عبادت نداشتی و اکنون که مرا بامامت شناختی خدا بر عبادات هم به تو ثواب خواهد داد).

شامی عرض کرد: درست فرمودی، گواهی دهم که شایسته عبادتی جز خدا نیست و محمد صلی الله علیه و آله رسول خداست و تو جانشین اوصیاء هستی. (1)

اکثریت دلیل حقانیت نیست

یکی از خصوصیات بارز این دانشمند برجسته صراحت لهجه و حاضر جوابی بود. او سخنان مخالف و موافق را می شنید و پس از بررسی، نظر خود را آشکارا بیان می کرد. روزی ابو عبیده معتزلی به هشام گفت: دلیل درستی اعتقاد ما و بطلان اعتقاد شما این است که طرفداران ما بسیار و پیروان شما اندکند. هشام بی درنگ گفت: با این سخن ما را نکوهش نمی کنی، بلکه بر حضرت نوح خرده می گیری. او 950 سال پیامبری کرد و شب و روز قومش را به سوی خدا فراخواند، ولی جز گروهی اندک به وی ایمان نیاوردند. بنابراین، اکثریت دلیل حقانیت نیست. (2)

ص: 54

1- . الکافی، ج 1، ص 170.

2- . معجم الرجال الحدیث، ج 19، ص 282.

روزی یکی از دوستانش به نام عبدالله بن زید اباضی، که از گروه خوارج بود، از دخترش فاطمه خواستگاری کرد و گفت: بین ما همیشه دوستی و محبت برقرار است برای تقویت این پیوند می خواهم دخترت فاطمه را خواستگاری کنم. هشام بی درنگ گفت: او زن با ایمانی است. عبدالله مراد هشام را دریافت و دیگر تقاضایش را تکرار نکرد. هشام با این جمله کوتاه به او فهماند که ازدواج یک زن با ایمان با مرد بی ایمان جایز نیست. (1)

هشام ترازوی امامت و الگوی شیعیان

امام صادق علیه السلام می فرمود: هشام بن حکم مراقب و نگهبان حق ما و مؤید صدق ما و نابودکننده نظر های باطل دشمنان ماست. کسی که از او پیروی کند، از ما پیروی کرده است و کسی که با او مخالفت کند، با ما مخالفت ورزیده است. (2)

هشام در محضر امام کاظم علیه السلام

اشاره

پایه های اعتقادی و شخصیت والای علمی هشام در مکتب امام صادق علیه السلام استوار شد. چون پیشوای ششم، در سال 148 به شهادت رسید، هشام به امام کاظم علیه السلام روی آورد، از محضر

ص: 55

1- . بحار، ج 11، ص 226.

2- . رجال نجاشی، ص 433.

آن معصوم والا مقام کامیاب شد و در شمار شاگردان و یاران آن حضرت جای گرفت. او نزد هفتمین امام علیه السلام چنان جایگاهی یافت که تاریخ نگاران وی را از کارگزاران مطمئن و مورد عنایت خاص آن حضرت شمرده اند. (1)

هشام بن حکم کارگزار خصوصی امام هفتم علیه السلام

امام هفتم علیه السلام به هشام بن حکم توجه خاص داشت و او را متصدی کارهای شخصی اش قرار داده بود. حسن فرزند علی بن یقظین می گوید: هر گاه حضرت موسی بن جعفر علیه السلام برای رفع نیازهای شخصی یا عمومی چیزی لازم داشت، به پدرم (علی بن یقظین) می نوشت: فلان چیز را خریداری یا تهیه کن و باید متصدی این کار هشام بن حکم باشد.

عنایت حضرت به هشام چنان بود که پانزده هزار درهم به او وام داد و فرمود: با این پول تجارت کن، سودش را بردار و سرمایه را به ما برگردان.

هشام پذیرفت و طبق دستور امام علیه السلام رفتار کرد. (2)

امام کاظم علیه السلام به هشام دستور تقیه می دهد

هشام می گوید: امام هفتم برای من پیام فرستاد: در این ایام که

ص: 56

1- . معجم رجال الحدیث، ج 19، ص 271.

2- . الفهرست، ص 355.

مهدی (سومین خلیفه عباسی) بر سر کار است مواظب باش و از سخن گفتن پرهیز، زیرا خطر جدی تهدیدت می کند.

هشام به فرمان امام علیه السلام عمل کرد و از خطر نجات یافت تا آنکه مهدی عباسی درگذشت و بار دیگر اوضاع به حال عادی برگشت. (1)

مقام علمی هشام بن حکم

شاگرد ممتاز مکتب اهل بیت علیه السلام نه تنها در علوم نقلی و عقلی سرآمد عصر خویش بود، بلکه هر گاه احساس می کرد حمایت از اسلام به تحصیل علوم دیگر نیاز دارد، با جان و دل در پی آن می شتافت و دانشی تازه می آموخت.

او در مقام فتوا، یک فقیه پرهیزکار، در مقام مناظره و دفاع از اعتقادات شیعه یک متکلم ورزیده و در علم حدیث یک محدث ممتاز و مورد اعتماد راویان معروف شیعه بود. کتاب های حدیثی مختلف به رشته نگارش کشید و شاگردان بسیار تربیت کرد.

متکلم مجاهد و خستگی ناپذیر قرن دوم هجری، علاوه بر فقه و اصول و کلام و فلسفه و علم حدیث، در علوم روان شناسی و سایر دانش های رایج عصر خویش اطلاعات گسترده ای داشت. عبدالله نعمه می نویسد: یحیی بن خالد برمکی، وزیر هارون الرشید، با حضور دانشمندان مختلف، نشست های علمی و تخصصی برگزار می کرد.

ص: 57

در یکی از نشستها، که هشام بن حکم نیز حضور داشت، پس از گفتگو و بحث در موضوعات مختلف علمی، یحیی گفت: در باره «عشق» هم سخن بگوئید. حاضران هر یک در حد معلومات خویش مطالبی بیان کردند و سخنانشان به وسیله منشیان وزیر ثبت شد. وقتی نوبت به هشام بن حکم رسید، با بیانی شیرین مطالبی بیان کرد که حاضران بی اختیار لب به تحسین گشودند. (1)

شاگردان هشام

چنانکه اشاره شد، هشام در پرتو انوار تابناک اهل بیت علیه السلام شاگردان بسیار تربیت کرد که بعضی از آنان گوی سبقت از همگان ربودند. محمد بن ابی عمیر یکی از آنان شمرده می شود که مورد اعتماد و احترام علمای بزرگ امامیه قرار گرفته، از چهره های درخشان شیعه است. صفوان بن یحیی کوفی، حماد بن عثمان، یونس بن یعقوب، علی بن منصور و یونس بن عبدالرحمن از دیگر شاگردان هشام به شمار می آیند. یونس بن عبدالرحمن فقیهی نامور و یاور مخصوص امام کاظم علیه السلام بود. (2)

علی بن منصور در علم کلام دانشوری برجسته بود و درس های توحید و امامت را در مجموعه ای با عنوان «تدبیر» گرد آورد.

ص: 58

1- قاموس الرجال، ج 9، ص 324.

2- هشام بن حکم، عبدالله نعمه، ص 52.

چهره درخشان مکتب ولایت، علاوه بر فعالیت های گسترده در دانش اندوزی و تبلیغ، حدود سی جلد کتاب در موضوعات مختلف علمی به رشته نگارش کشید.

«الامام» و جبر و اختیار در علم کلام و «الفاظ» در اصول فقه بخشی از یادگار های آن دانشمند برجسته است. (1)

شخصیت ممتاز شیعه در معرض اتهام

موقعیت و لیاقت هشام در محضر امام صادق و امام کاظم علیه السلام چنان بود که گروهی بدان حسد ورزیدند و شایعات گوناگون علیه او رواج دادند. متأسفانه این شایعات سودمند واقع شد و حتی بعضی از شیعیان نیز در باره اعتقادات هشام در تردید فرو رفتند. وقتی این نسبت های ناروا به اوج خود رسید، موسی مشرقی خدمت امام رضا علیه السلام حضور یافت و گفت: آیا هشام را دوست بداریم یا از او بیزاری بجوییم؟ امام رضا علیه السلام فرمود: هشام را دوست بدارید. وقتی که به شما چنین گفتم، عمل کنید. اکنون برو و به شیعیان بگو امام مرا به ولایت و دوستی هشام فرمان داد. (2)

ص: 59

1- . هشام بن حکم، عبدالله نعمه، ص 59.

2- . رجال نجاشی، ص 433.

آخرین روز های زندگی هشام بن حکم

یحیی بر مکی در آغاز به هشام بن حکم اظهار علاقه می کرد و مدتی نیز وی را دبیر مجالس مناظره خود ساخت. او سرانجام از هشام رنجید و اسباب کشتن وی را فراهم کرد. انتقاد های هشام به آرای فلسفی یحیی بن خالد، مغلوب ساختن پیوسته وی در بحث ها و نیز هراس وزیر از نزدیکی هشام به هارون علل اصلی دشمنی یحیی با هشام بود.

روزی هارون گفت: دوست دارم در مجالس مناظره شما شرکت کنم، اما نه در حضور دیگران، بلکه در پشت پرده تا حاضران نظر های خویش را بی پروا بیان کنند.

یحیی مجلس مناظره ترتیب داد و هشام را نیز دعوت کرد. هارون طبق برنامه قبلی پشت پرده نشست. وزیر که اندیشه انتقام در سر می پروراند با نقشه قبلی هشام را وارد بحث امامت کرد. هشام بعد از گفتگوی بسیار، گفت: «اگر امام مرا به جنگ فرمان دهد، اطاعت می کنم.»

منطق هشام طاغوت زمان را می لرزاند

هارون با شنیدن این جمله، چهره درهم کشید و گفت: هشام مطلب را آشکار کرد. آیا با زنده بودن وی سلطنت من یک ساعت باقی می ماند؟ به خدا سوگند، اثر زبان این مرد در دل های مردم از صد هزار

شمشیر برنده تر و مؤثرتر است. (1)

بی درنگ فرمان داد هشام را دستگیر کنند. هشام از گرداب خشم هارون به مدائن گریخت. از آنجا به کوفه رفت، در منزل ابن شرف پنهان شد و حدود دو ماه بعد جهان مادی را وداع گفت.

حضرت رضا علیه السلام در باره او فرمود: خدا او را رحمت کند. بنده ای خیرخواه و دلسوز و یک انسان حقیقی بود. اصحابش بر او حسد بردند و آزارش کردند. (2)

در پایان این نوشتار، بیان سفارش های اخلاقی امام هفتم علیه السلام به هشام بن حکم بسیار مناسب می نماید:

«يَا هِشَامُ إِنَّ الْعَاقِلَ الَّذِي لَا يَشْغَلُ الْحَلَالَ شُكْرَهُ وَلَا يَغْلِبُ الْحَرَامُ صَبْرَهُ» (3)

«ای هشام، عاقل کسی است که حلال او را از سپاسگزاری باز ندارد و حرام بر صبرش چیره نشود.»

«يَا هِشَامُ إِنَّ الْعَاقِلَ لَا يَكْذِبُ وَإِنْ كَانَ فِيهِ هَوَاهُ» (4)

«ای هشام، عاقل دروغ نمی گوید، هر چند دلخواهش باشد.»

«يَا هِشَامُ لَا دِينَ لِمَنْ لَا مُرُوءَةَ لَهُ» (2) «وَلَا مُرُوءَةَ لِمَنْ لَا عَقْلَ لَهُ وَإِنَّ أَعْظَمَ النَّاسِ

ص: 61

1- . جامع الرواة، ج 2، ص 313.

2- . هشام بن حکم، صفایی، ص 121.

3- . الکافی، ج 16، ص 1.

4- . الکافی، ج 1، ص 19.

فَدْرًا الَّذِي لَا يَرَى الدُّنْيَا لِنَفْسِهِ حَظْرًا (3) «أَمَا إِنَّ أْبْدَانَكُمْ لَيْسَ لَهَا ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ فَلَا تَبِيعُوهَا بِغَيْرِهَا» (1)

«ای هشام کسی که جوانمردی ندارد، دین ندارد و کسی که عقل ندارد، جوانمردی ندارد. با ارزش ترین مردم کسی است که دنیا را برای خود منزلت و مقام با ارزشی نداند. همانا برای بدن های شما بهایی جز بهشت نیست. پس آن را به غیر بهشت (و ارزانتر) نفروشید.»

«يَا هِشَامُ إِنَّ الْعَاقِلَ لَا يُحَدِّثُ مَنْ يَخَافُ تَكْذِيبَهُ وَلَا يَسْأَلُ مَنْ يَخَافُ مَنَعَهُ وَلَا يَعِدُ مَا لَا يَقْدِرُ عَلَيْهِ وَلَا يَرْجُو مَا يُعْتَفُّ بِرَجَائِهِ وَلَا يُقَدِّمُ عَلَى مَا يَخَافُ فَوْتَهُ بِالْعَجْزِ عَنْهُ» (2)

«ای هشام، عاقل به کسی که می ترسد دروغگویش بخواند، خبر نمی دهد و از آنکه نگرانی مضایقه دارد، چیزی نمی طلبد و به آنچه توانا نیست، وعده نمی دهد و به آنچه در امیدواری اش سرزنش شود، امید نمی بندد و به کاری که می ترسد در آن درماند، اقدام نمی کند.»

ص: 62

1- . همان.

2- . همان، ص 20.

(يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ) (1)

«هان ای انسان تو در راه پروردگارت سخت کوشیده ای و به دیدار او نایل خواهی شد.»

آدمی در این جهان عمری محدود داشته و دیر یا زود باید به جهان دیگر رهسپار شود؛ جهانی که همیشگی خواهد بود و لازمست در آنجا آرامش داشته و سعادت‌مند باشد. البته آرامش و سعادت در جهان دیگر با آرامش و سعادت در این جهان بایکدیگر مرتبطند؛ یعنی اگر اینجا آرامش داشته باشیم، در جهان دیگر نیز خواهیم داشت. اما سوال اینست که چگونه؟ عقل و دین به ما پاسخ می دهد که اگر هدف نهایی ما از زندگی، خدا و نعمت های معنویش باشد سعادت‌مند شده و آرامش خواهیم یافت.

ص: 63

روزها فکر من این است و همه شب سخنم *** که چرا غافل از احوال دل خویشتم

ز کجا آمده ام آمدنم بهر چه بود *** به کجا میروم آخر نمایمی وطنم

تا به تحقیق مرا منزل و ره نمایمی *** یک دم آرام نگیرم، نفسی دم نزنم

می وصلم بچشان تا در زندان ابد *** به یکی عربده، مستانه به هم در شکنم

مولانا

یکی از مسائل بسیار اساسی برای آدمی مساله وجود خدا است. اعتقاد و یا عدم اعتقاد به خدا، در زندگی انسان، بسیار نقش آفرین است. اگر کسی به هر دلیلی، به وجود خدا اعتقاد پیدا کند، تمام اعمال و حرکات او رنگ و شکل خاصی به خود می گیرد و اگر هم بی اعتقاد به خدا باشد، باز اعمال او رنگ و بویی دیگر پیدا می کند.

پس پرسش اصلی و ابتدایی این است: آیا خدایی وجود دارد، یا این که انسان و عالم بر اثر یک تصادف پدید آمده، و آدمی نیز در زندگی هیچ وظیفه و هدفی جز ادامه زندگی و لذت بردن ندارد!

برای پاسخ به این سوال ابتدا باید بدانیم خداشناسی و خداجویی، امری فطری است که بدون نیاز به دلیل و ابزار خارج از وجود انسان قابل اثبات است.

برای اثبات وجود خداوند، دلایل و برهان های متعددی اقامه شده است. از جمله:

1. برهان معقولیت؛

2. برهان فطرت؛

ص: 64

3. برهان نظم؛

4. برهان علی؛

5. برهان معجزه؛

6. برهان وجوب و امکان (حدوث)؛

7. برهان فسخ عزائم؛

8. برهان صدیقین.

اما برای کوتاه شدن کلام در ادامه به سه علت بطور مختصر اشاره می شود.

برهان معقولیت

از نظر عقل، اعتقاد به کدام نفعش بیشتر است و کدام ضررش؟ به وجود خدا یا عدم وجود خدا؟

از نظر عقل اعتقاد به خدا لوازمی دارد، باید ها و نبایدهایی دارد که رعایت آن موجب سعادت انسان می شود.

انسانی که معتقد به خدا شد در آخر امر از دو حال خارج نیست: یا عقیده او درست بوده که به سعادت رسیده، یا درست نبوده که باز هم ضرری متوجه او نیست.

اما عدم اعتقاد به خدا، در حالی که آخر کار معلوم شود خدایی وجود داشته، موجب می شود خسران و عقوبت شدیدی متوجه شخص شود.

ص: 65

بنا بر این عقل حکم میکنم، راه احتیاط اینست که به وجود خدا معتقد باشیم.

پس همه دانسته اند آن را یقین *** که فرستد باد، رب العالمین

پس یقین، در عقل هر داندۀ هست *** این که با جنبندۀ، جنبانندۀ هست

مولانا

برهان نظم

برهان نظم یکی از متداول ترین برهان هایی است که برای وجود خدا اقامه شده است. آدمیان از دیرباز با مشاهده ی پدیده های منظم و هماهنگ به این فکر می افتادند که این نظم و هماهنگی در میان موجودات، معلول چیست.

آیا خود اجزا با همکاری یکدیگر این نظم را پدید آورده اند؟

یا این که ناظمی حکیم و مدبر، آن ها را چنین، منظم کرده است؟

باد را دیدی که می جنبد بدان *** باد جنبانیست اینجا باد ران

مَرَوْحَه (1) تصریف صنع ایزدش *** زد بر این باد و همی جنبانَدش

جزویادی که به حکم مادر است *** باد بیزن تا نجنبانی نجست

جنبش این جزویاد ای ساده مرد! *** بی تو و بی بادبیزن سر نکرد

جنبش باد تفس کاندرب لب است *** تابع تصریف جان و قالب است

مولانا

ص: 66

انسان بر اثر تأمل و تعمق در ساختار موجودات، به این نتیجه می‌رسد که ناظمی حکیم، چنین ساختار منظمی را پدید آورده است و به تعبیری این مجموعه‌های منظم، ما را به خدا رهنمون می‌کند.

به کلامی دیگر عالم طبیعت، پدیدهای منظم است؛ و براساس بداهت عقلی، هر نظم از ناظم حکیم و با شعوری برخاسته است که براساس آگاهی و علم خویش، اجزای پدیده منظم را با هماهنگی و آرایش خاصی در کنار هم نهاده و آن را براساس طرح حکیمانه‌ای منظم ساخته است.

بنابراین عالم طبیعت که پدیده‌ای است منظم، حاصل خلق ناظم حکیم و با شعوری است.

جهان جمله فروغ نور حقّ دان *** حق اندر وی ز پیدائست پنهان

چه نور حقّ ندارد نقل و تحویل *** نیاید اندرو تغییر و تبدیل

تو پنداری جهان خود هست دائم؟! *** بذات خویشتن پیوسته قائم!؟

شبستری

چون نمیداند دلی داننده بی *** هست با گردنده، گرداننده بی؟

چون نمیگویی که روز و شب به خود *** بی خداوندی کی آید؟ کی رود؟

گرد معقولات می‌گردی، ببین *** این چنین بی عقلی خود، ای مهین!

خانه با بنا بود معقول تر *** یا که بی بنا؟ بگو ای کم هنر!

خط با کاتب بود معقول تر *** یا که بی کاتب؟ ببیندیش ای پسر!

مولانا

برهان فطرت

سرشتِ (ذات و فطرت) آدمی، خداشناس و خداجوست؛

ص: 67

اگر هر انسانی به دل و درون خویش رجوع نماید، خواهد دانست که تمایل به خدا و خوبی‌ها و فضائل انسانی دارد و دوست دارد یک موجود مقدس و متعالی را پرستش نماید (حس مذهبی)؛ یعنی درون ما انسان‌ها یک قطب نما وجود دارد که به سمت خدا و خوبی‌ها تمایل دارد. آنچنانکه در قرآن می‌فرماید:

(فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ) (1)

«به یکتا پرستی روی به دین آور، فطرتی است که خدا همه را بدان فطرت، بیافریده است و در آفرینش خدا تغییری نیست دین پاک و پایدار این است ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.»

(فَإِذَا رَكبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَاؤُا اللَّهِ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ) (2)

«این مردم مشرک، چون به کشتی نشینند (و به دست امواج خطر افتند در آن حال) تن‌ها خدا را به اخلاص کامل در دین می‌خوانند، و چون از خطر دریا به ساحل نجاتشان رساند (باز به خدای یکتا) مشرک می‌شوند.»

و همچنین در حدیث مناظره (3) حضرت امام صادق علیه السلام با

ص: 68

1- . سوره روم، آیه 30.

2- . سوره عنکبوت، آیه 65.

3- . بحار الانوار، ج 3، ص 41.

شخص ملحدی که خدا را قبول نداشت آمده است که:

حضرت از او می پرسد: آیا کشتی سوار شده ای؟

وی جواب می دهد: آری

حضرت می فرماید: هیچ اتفاق افتاده که کشتی شما غرق شود؟

عرض می کند: آری.

حضرت می فرماید: در آن وقت آیا قلبت متوجه جایی شده که تو را از مهلکه نجات دهد؟

می گوید: بله،

بعد حضرت می فرماید: «همان خداوند عالمیان است.»

در هوایت بی قرارم روز و شب *** سر ز پایت بر ندارم روز و شب

روز و شب را همچو خود مجنون کنم *** روز و شب را کی گذارم روز و شب؟!

جان و دل می خواستی از عاشقان *** جان و دل را می سپارم روز و شب

تا نیابم آنچه در مغز منست *** یک زمانی سر نخارم روز و شب

تا که عشقت، مطربی آغاز کرد *** گاه چنگم، گاه تارم روز و شب

ای مهار عاشقان در دست تو *** در میان این قطارم روز و شب

ز آن شبی که وعده دادی روز وصل *** روز و شب را می شمارم روز و شب

بس که کشت مهر جانم تشنه است *** ز ابر دیده، اشکبارم روز و شب

اشاره

ای جهان دیده بود خویشت از تو *** هیچ بودی نبوده پیش از تو

در بدایت، بدایت همه چیز *** در نهایت، نهایت همه چیز

ای برآزنده سپهر بلند *** انجم افروز و انجمن پیوند

آفریننده خزانه جود *** مدع و آفریدگار وجود

نظامی

به طور معمول صفت های خداوند را به دو بخش تقسیم می کنند:

صفات ذات و صفات فعل. صفات ذات را نیز به دو بخش

تقسیم کرده اند:

صفات جمال و صفات جلال.

تعریف صفات جمال

اوصافی که برای خداوند ثابت هستند (صفات ثبوتیه) مانند: علم، قدرت و ازلیت، ابدیت

ص: 70

تعریف صفات جلال

صفات است که از خداوند نفی می شود (صفات سلبيه) مانند: جهل، عجز، جسمانیت و...

و همچنین صفاتی که به خداوند نسبت داده می شود یا برگرفته از کمالات ذاتی خداوند هستند. مانند حیات و علم و قدرت. و یا مفهومی است که به لحاظ نوعی رابطه بین خدای متعال و مخلوقاتش انتزاع می شود. مانند خالقیت و رازقیت. دسته اول را «صفات ذاتیه» و دسته دوم را «صفات فعلیه» می نامند. (1)

برای شناخت اوصاف خداوند راه های گوناگون وجود دارد، از جمله برهان های عقلی.

برهان های عقل

1. عقل، همان گونه که در اثبات اصل وجود خداوند کارآمد است، می تواند انسان را در شناخت صفات الهی هم یاری کند. در بحث ادله اثبات خدا، بیان شد که وجود خدا لازم و ضروری است. وجود به سه بخش تقسیم می شود: واجب الوجود، ممکن الوجود، ممتنع الوجود. وجود خداوند، وجودی است عاری از نیاز و احتیاج به غیر و وجود سایرین کاملاً بستگی به او دارد، یعنی «واجب الوجود» و علة العلل؛ به تعبیر دیگر وجودی که غنی بالذات است و نیاز به

ص: 71

علتی در وجودش ندارد و او علت است برای تمام ممکنات.

این صفت (واجب الوجود) به واسطه عقل اثبات شده است اما حرکت عقل در این نقطه پایان نمی پذیرد.

عقل با کمک همین صفت (واجب الوجود بودن خداوند) به اوصاف دیگر خداوند نیز پی می برد .

به این طریق که عقل می گوید: خداوند غنی بالذات است و خود، مبدأ و منشأ اثبات بسیاری از صفات جلالیه و جمالیه میباشد، زیرا هر صفتی که مستلزم خلل در غنا و بی نیازی خداوند باشد از او منتفی است و هر وصف کمالی و وجودی نیز برای خداوند ثابت خواهد بود وگرنه او دیگر واجب الوجود نخواهد بود.

به تعبیر دیگر با تحلیل مفهوم واجب الوجود، همه صفات ثبوتیه و کمالی برای خداوند اثبات و همه کاستی ها و صفات سلبيه از او سلب می شود.

واجب الوجود یعنی؛ موجودی که تمام صفات کمالی و وجودی را بالذات و مستقلاً دارا می باشد و هیچ نیازی به کسی یا چیزی ندارد. چرا که اگر بگوئیم خداوند فلان صفت کمالی را ندارد، بدین معنا است که خدا در این صفت کمالی به غیر خودش احتیاج دارد و این دقیقاً با صفت واجب الوجود ناسازگار می باشد.

از طرف دیگر تمام موجودات غیر از خداوند، در وجود کمالاتشان وابسته محض به خدا هستند.

در نتیجه هر صفتی که مستلزم نیازمندی خداوند به غیر خودش شود، از خداوند مسلوب است و هر صفتی که بیانگر کمال و بی نیازی خداوند است برای او بالذات ثابت است.

به عنوان مثال: ترکیب (مرکب بودن) از ذات خداوند سلب می شود چرا که هر مرکبی نیازمند به اجزایش است و واجب الوجود از هر نیازی منزله و مبری است.

با نفی صفات سلبيه از خداوند خود به خود صفات ثبوتیه برای او ثابت می شود زیرا سلب سلب، مستلزم کمال است.

مثال دیگر: برای اثبات علم مطلق خداوند چنین استدلال می شود:

«خداوند چون واجب الوجود است پس جسم و جسمانی نیست. زیرا جسم به دلیل مرکب بودن و نیاز به اجزاء، با واجب الوجود بودن ناسازگار است. پس خداوند مجرد است و در فلسفه هم ثابت شده است که هر مجردی عالم به ذات خود و عالم به غیر خود است.»⁽¹⁾

چنان که ملاحظه کردید با کمک عقل، علم خداوند با تأمل در «واجب الوجود بودن خداوند» ثابت شد.

فیلسوف بزرگ اسلامی، خواجه نصیرالدین طوسی همین روش فوق را در اثبات صفات خداوند به کار گرفته است.»⁽²⁾

ص: 73

1- شرح تجرید الاعتقاد، علامه حلی، بحث علم خداوند، ص 220، انتشارات مصطفوی، قم.

2- ر.ک: تجرید الاعتقاد، خواجه نصیرالدین طوسی، باب اثبات الصانع و صفاته، ص 178 - 185.

2. یکی دیگر از راه‌های شناخت اوصاف خداوند، مطالعه و تفکر در جهان هستی است.

با تدبیر در نظام جهان هستی، انسان می‌تواند به برخی از اوصاف کمالی خداوند پی ببرد.

برای مثال با تأمل در نظم و سازگاری عمومی موجودات و جهان، و استواری حاکم بر پدیده‌ها و غایتمندی کل هستی؛ می‌توان به صفاتی همچون حکمت، علم، قدرت و ... پی برد

این روش نیز، با استفاده از قواعد عقلی به ثمر می‌نشیند و کاملاً مستقل و جدای از عقل نیست. اما تفاوت اصلی این راه در آن است که در روش نخست، تماماً از مقدمات عقلی محض استفاده می‌شود، اما در راه دوم برخی از مقدمات از مشاهده جهان خارج اخذ می‌شود یعنی برخی مقدمات آن تجربی و حسی هستند.

توضیحی مختصر از برخی صفات حق تعالی

1. صفت قدرت

قدرت و توانایی خداوند را می‌توان از راه‌های مختلف اثبات کرده و روشن‌ترین راه اینست که در عجایب و شگفتی‌های جهان خلقت مطالعه کنیم زیرا همان‌طور که وجود هر پدیده‌های بر وجود خالق آن نیز گواهی می‌دهد؛ خصوصیات آن پدیده هم می‌تواند ما را به صفاتی که در خالق آن موجود است راهنمایی کند؛

پس، ما از بررسی نظامات شگفت انگیز ریزترین موجودات جهان آفرینش یعنی اتم تا عظیم ترین آن ها یعنی کهکشان، می فهمیم که پدید آورنده آن ها قادر بوده و این موجودات نشان دهنده قدرت خداوند هستند.

راهنمای دیگر ما به قدرت، فطرت پاک انسانی است. زیرا همان گونه که فطرت انسان او را به وجود خدا رهبری می کند همچنین او را به قدرت الهی نیز هدایت می کند.

از ملزومات اثبات قدرت برای خداوند، معتبر بودن وجود علم به معنای عام است.

همچنین اثبات قدرت برای خداوند مستلزم اختیار نیز هست زیرا قدرت ملازم با علم و اختیار است.

2. صفت علم

آفریننده یک دستگاه قطعاً از تمام جزئیات آن نیز آگاهی کامل دارد. به واقع جهان هستی؛ گواهی می دهد که آفریننده آن از تمام خصوصیات وجودی آن ها آگاه بوده است و موجودی که در همه جا حضور داشته باشد طبعاً از همه چیز آگاه است.

3. صفت حیات

حیات الهی عقلاً از دوراه قابل اثبات است یکی اینکه اگر خداوند فاقد حیات می بود نمی توانست به مخلوقات خودش حیات ببخشد. دیگر اینکه علم و قدرت از لوازم حیات هستند و با اثبات آن ها

ص: 75

ملزومشان هم ثابت است؛ یعنی هرگاه ثابت شد که خداوند موجودی است که دانا و تواناست، حیات و زنده بودن او هم خودبه خود ثابت می شود زیرا در ابتدا باید حیاتی باشد تا دانا و توانا هم باشد؛ بنابراین برای اثبات زنده بودن خدای متعال دلیلی جز دلیل علم و قدرت لازم نیست؛ و علم و قدرت الهی را هم عقل ثابت کرده است.

سبحان خالق که صفاتش ز کبریا *** در خاک عجز می فکند عقل انبیا

گر صد هزار قرن همه خلق کاینات *** فکرت کنند در صفت عزت خدا

آخر به عجز معترف آیند کای اله *** دانسته شد که هیچ ندانسته ایم ما

عطار

دیده بی باید سبب سوراخ کن *** تا حُجُب را برکنند از بیخ و بن

تا مسبب بیند اندر لامکان *** هرزه داند جهد و اکساب و دکان

از مسبب می رسد هر خیر و شر *** نیست اسباب و وسایط ای پدر

واسطه هر جا فرون شد، وصل جست *** واسطه کم، ذوق وصل افزون تر است

از سبب دانی شود کم، حیرتت *** حیرت تو، ره دهد در حضرتت

مولانا

ص: 76

1. در نظر عقل، عدل کاری شایسته و ظلم عملی ناشایست است و خداوند حکیم از انجام کارهایی که عقل ناشایست می شمارد، منزه است. پس، خداوند هیچگاه مرتکب ظلم و ستم نمی شود و تمام کار های او عادلانه است.

2. اگر فرض کنیم (نستجیر بالله) خداوند سبحان مرتکب ظلم می گردد، با سه احتمال رو به رو خواهیم بود:

الف: یا این عمل ناشی از جهل است. که این با علم مطلق الهی ناسازگار است.

ب: یا این عمل از نیاز و فقر سرچشمه می گیرد. در حالی که سابقا گفته شد که خداوند واجب الوجود هست و غنی بالذات، که نیازی به غیر ندارد.

ج: یا ظلم مقتضای عجز و ناتوانی می باشد؛ یعنی خداوند از

اجرای عدالت ناتوان است؛ که این هم باطل است زیرا خداوند واجب الوجود و دارای همه صفات کمالیست.

دور فلکی یکسره بر منہج عدل است *** خوش باش که ظالم نبرد بار به منزل

حافظ

خداوند بخشنده و مهربان، صفات بسیار زیادی دارد اما در میان تمام آن‌ها تنها صفت عدل است که به عنوان یکی از اصول دین و یا بهتر بگوییم یکی از اصول مذهب شیعه به شمار می‌رود و اهمیت بسیار زیادی دارد.

اگر عدل الهی خوب بیان شود بسیاری از شبهاتی که در بحث توحید و خداشناسی مطرح می‌گردد کاملاً برطرف می‌شود زیرا اکثر این شبهات به عدل خدا بازگشت دارند؛ لذا این مبحث احتیاج به دقت بیشتری دارد.

«عدل» در لغت به معنی مساوات و برابری است. و در اصطلاح به چند معنی آمده است از جمله:

الف. رعایت تساوی میان دیگران و اجتناب از تبعیض در صورتی که هیچگونه تفاوتی در شایستگی‌ها و استحقاق‌ها وجود نداشته باشد.

ب. رعایت و توجه کردن به حقوق هر صاحب حقی.

ص: 78

ج. هر چیزی را به جای خود نهادن، یا هر کاری را به وجه شایسته انجام دادن. طبق این تعریف، عدل هم ردیف با حکمت، و کار عادلانه مساوی با کار حکیمانه است.

در جهان تکوین و تشریح، هر چیزی موقعیت و جایگاه مناسب و در خور خود را دارد و عدل آن است که این تناسب رعایت گردد و هر چیزی در جای مناسب خود قرار گیرد.

با توجه به معانی ذکر شده، معنای اجمالی «عدل الهی» آن است که خداوند با هر موجودی، آن چنان که شایسته آن است، رفتار کند و او را در جایگاهی که در خور آن است، بنشانند و چیزی را که مستحق آن است به او عطا کنند.

می توان گفت در اینجا هم صفات خداوند باعث می شود تا رفتار او حکیمانه و عادلانه باشد و هیچ صفتی که اقتضای ظلم و ستم یا لغو و عبث را داشته باشد در او وجود نداشته باشد.

آسمان ز عدل برپا شد *** و آنجُم از عدل، عالم آرا شد

وین سُرادیق که بی حسابستی *** عدل اگر نیستی، خرابستی

ملک الشعرا

موارد عدالت

اشاره

عدالت دارای چند مقام و جایگاه میباشد که باید هر کدام را جداگانه در نظر گرفت و هر کدام را با دلیلی اثبات کرد:

ص: 79

الف. عدالت در مقام تکلیف و تشریح

عدالت خدا در تشریح نیز وجود دارد به این صورت که خدا در صدور هر حکمی که مفید کمال و سعادت انسان است، کوتاهی نمی‌کند و تکلیف به اندازه توانایی انسان می‌کند.

اگر خدای متعال، تکلیفی بالاتر و فوق طاقبت بندگان، تعیین کند امکان عمل نخواهند داشت و کار لغو و بیهوده ای خواهد بود و حکمت الهی اقتضا می‌کند که این تکالیف، متناسب با توانایی های مکلفین باشد زیرا غرض خداوند انجام تکالیف بندگان است برای بدست آوردن خیر و مصلحت و رسیدن به سعادت واقعی، وقتی خداوند تکالیفی به عهده آن ها بگذارد که نتوانند انجام دهند چگونه این غرض ایجاد خواهد شد.

ب. عدالت در مقام تکوین و آفرینش

یعنی خداوند به هر موجودی آنچه لازمه آفرینش و ادامه حیاتش بوده، عطا فرموده و خلقت خداوند ناقص نیست.

ج. عدالت در مقام پاداش و کیفر

با توجه به هدف نهایی آفرینش، کسی که انسان را برای رسیدن به نتایج کارهای خوب و بدش آفریده است اگر او را بر خلاف اقتضای آن ها پاداش یا کیفر دهد، بر خلاف قسط و عدل عمل کرده و نقض غرض خواهد شد.

این جهان کوه است و فعل ما ندا *** سوی ما آید ندا ها را صدا

چون که بد کردی بترس ایمن مباش *** زن که تخم است و برویاند خداهش

کی کجی کردی و کی کردی تو شر *** که ندیدی لایقش در پی اثر

کی فرستادی دمی بر آسمان *** نیکیی کز پی نیامد مثل آن

گر مراقب باشی و بیدار خود *** بینی هر دم پاسخ کردار خود

لب لباب مثنوی

مفهوم عدل را بهتر بشناسیم

پرسش اول: آیا عدالت با تساوی یکسان است؟

گاهی تصور می شود، عدالت با تساوی یکسان است! در حالی که اگر چه در بعضی مصادیق عدالت در تساوی است، اما همیشه این گونه نیست.. تساوی در استعداد ها و توانایی های افراد، مطلبی خلاف حکمت خدای متعال است و حکمت ایجاب می کند که بین افراد اختلاف هایی وجود داشته باشد چرا که انسان موجودی اجتماعی است و با زندگی در اجتماع، استعداد های متفاوت و مختلف در کنار یکدیگر جمع می شود و نیاز های جامعه بشری را مرتفع کنند. در حالی که اگر همه استعداد مشخص و واحدی داشتند، امور جامعه مختل می شد. تصور کنید جامعه ای که همه استعداد و علاقه پزشک شدن داشته باشند، آن وقت وضع جامعه چگونه خواهد بود؟ آیا همین پزشکان به راننده، نانوا، مکانیک و ده ها و صد ها شغل و حرفه دیگر نیاز نداشتند؟

عدل چپود، وضع اندر موضعش *** ظلم چپود، وضع در ناموضعش

عدل چپود، آب ده اشجار را *** ظلم چپود، آب دادن خار را

مولانا

ص: 81

بنابراین خدای متعال با توجه به شناخت آینده و ذاتیات هر شخص، به اندازه توان او، استعدادهایی در نهادش قرار می دهد.

این استعدادها، خود تعیین کننده میزان مسئولیت افراد است.

مطمئناً آنان که در دنیا از نعمات بیشتری برخوردار بودند، بیشتر مورد سؤال و درخواست هستند. کسانی که آزمون های سخت فقر و بیماری و... را گذراندند، وضع بسیار بهتر و آسان تری را پیش رو خواهند داشت. خدا را به خاطر این تقدیر شکر خواهند کرد که در برابر سختی کوتاه دنیا سعادت ابدی را نصیب آن ها نموده است.

به تعبیر دیگر با وجود این تفاوت شکل آزمون ها، عدالت در تکالیف و مسئولیت ها و آزمایشات و محاسبه اعمال همه افراد ملاحظه می گردد. و باید دانست در عالم آفرینش و در متن خلقت هر چه به کسی دادند اولاً: عاریتی است نه دائمی. ثانیاً: امانت است نه تملیک.

پرسش دوم: آیا عدالت همان برابری است؟

عدل الهی از نظر حکیمان مسلمان آن است که خداوند در بخشیدن وجود و کمال به موجودات، قابلیت و لیاقت آن ها را نادیده نگرفته است. تناسب و موزونیت از ویژگی های نظام آفرینش است. در این نظام، توازن و تناسب پدیده ها در نظر آمده است. پس عدل به معنای برابری نیست. چرا که میان پدیده های جهان بر اساس حکمت الهی تفاوت هایی وجود دارد که از برابری حکایت نمی کنند؛ اما عادلانه هست.

ص: 82

اشاره

مرا حق از می عشق آفریده ست *** همان عشقم اگر مرگم بساید

منم مستی و اصل من می عشق *** بگو از می بجز مستی چه آید؟

مولانا

تعریف معاد

تعاریف متعددی برای معاد وجود دارد که بیشتر آن به نوعی در یک راستا هستند. از جمله رجوع و بازگشت به موطن اصلی زندگی پس از مرگ ایجاد عالم دیگری همانند دنیا و اجتماع انسان ها از اولین تا آخرین بازگشت نفس به سوی مبدا و... که تمام تعاریف به این معنی برمی گردند: انتقال به عالم دیگر در مطالب قبل بواسطه عقل و برهان های مختلف، بر وجود خدا و صفات پروردگار اشاره شد. صفاتی همچون حکمت، عدالت و قدرت الهی و... با مراجعه به این صفات به وجود معاد پی خواهیم برد.

ص: 83

1. برهان عدل

آیا از خالقِ علیم و دانا فعل عبث و بیهوده سر میزند؟! آیا خلقت انسان‌ها با تمام خصوصیات و پیچیدگی و خلقت دنیا و موجودات در آن و در اختیار انسان قرار دادن آن‌ها بدون در نظر داشتن غایت و هدف از شخص واجب الوجود سر میزند؟! هر عقل سلیمی این را نمی‌پذیرد. چرا که از خالقِ عالم، کار عبث و بیهوده سر نمی‌زند.

حال که متوجه شدیم افعال از جانب خداوند، غایت و هدفمند صادر شده است، این پرسش پیش می‌آید که این غایت و هدف در کجا به سرانجام میرسد؟ آیا صرفاً در همین دنیا به مطلوب و خواست خدا دست پیدا میکنیم و غایت، همین دنیا است؟ یا نه...

اگر بگوئیم غایت و هدف همین دنیا است، با صفت عدل الهی سازگار نیست. چرا که عدل الهی ایجاب میکند که نیکوکاران و بدکاران، و ارزش‌های کاذب که در جایگاه ارزش‌های حقیقی می‌نشینند، از هم جدا شوند و بدکاران به سزای اعمال خود برسند.

در حالی که در دنیای مادی به ظاهر اینچنین نیست و در خیلی موارد جایگاه دنیوی بدکاران بهتر از نیکوکاران هست و چه بسیاری از آن‌ها علی‌رغم بدکاری، در بهتر شرایط زندگی میکنند.

پس به حکم عقل، و بنا به عدل الهی، غایت و هدف از خلقت

نمی تواند صرفاً همین دنیا باشد.

دیگران از مرگ مهلت خواستند *** عاشقان گویند نی نی زود باد

مولانا

عاشقانی که باخبر میرند *** پیش معشوق چون شکر میرند

مولانا

هر که شود صید عشق کی شود او صید مرگ *** چون سپرش مه بود کی رسدش زخم تیر

مولانا

2. برهان حکمت

خداوند حکیم است و بنا به حکم عقل، آفرینش خدا هم باید حکیمانه باشد.

یعنی خیر و کمال خداوند که از وجود ذات خدا سرچشمه دارد، اصالتاً به خود ذات و بالتبع به مخلوق او (انسان) تعلق میگیرد و جهان را طوری خلق کرده که بیشترین خیر و کمال ممکن بر مخلوقش مترتب شود.

بنابراین، صفت حکمت اقتضا میکند که خداوند مخلوقاتش را به غایت و کمال لایقشان برساند.

و از آنجایی که جهان مادی دارای تراحمات است و خیر و کمال موجودات با هم در تعارض هستند، حکمت الهی اقتضا میکند که جهانی دارای نظام احسن خلق کند تا موجودات، خیرات و کمالات بیشتری را کسب کنند.

ص: 85

حال اگر حیات انسان منحصر به همین دنیای مادی باشد، رسیدن به غایت کمال در این دنیای مادی امکان پذیر نیست و با حکمت الهی سازگار نخواهد بود.

بنابراین باید جهانی غیر از جهان محدود مادی که سرشار از تضاد هست وجود داشته باشد تا بنا به حکمت الهی، انسان به کمال غایت و خیر خود دست پیدا کند.

بمیر ای بی خبر گر می توانی *** به مرگی کان، به است از زندگانی

بمیر از باطل و زنده به حق باش *** چو هستی طالب حق، زین نسق باش

مولانا

3. فیض خداوند

خداوند فیاض هست. یعنی مدام و در همه حال مخلوقات را از فیض و رحمت خود برخوردار میکند. این فیاض بودن پروردگار ایجاب میکند که فیض دائمی او با مرگ، از انسان قطع نشود و تکامل درونی افراد مستعد همچنان ادامه پیدا کند.

روح دارد با بدن، بس کار و بار *** مرغ باشد در قفس بس بقرار

باش تا مرغ از قفس آید برون *** تا ببینی هفت چرخ را خار و زبون

مولانا

جهدی بکن ار پند پذیری دو سه روز *** تا پیشتر از مرگ بمیری دو سه روز

دنیا زن پیرست چه باشد ار تو *** با پیر زنی انس نگیری دو سه روز

ابوسعید ابوالخیر

ص: 86

4. نحوه ی زندگی

نحوه زندگی مردم در این دنیای مادی نشان می دهد که غایت و نهایت کار انسان این دنیا نیست. چرا که انسان در این دنیا در بطن مشکلات و سختی ها و بدی ها و... با کوشش خستگی ناپذیر زندگی میکند، چگونه میتواند بی هدف و بدون حساب و کتاب و میزان پاداش، این عالم ماده را پایان خود بداند؟!

علاوه بر اینکه انسان میل به جاودانگی دارد و این میل میتواند دلیل بر بقای بشریت پس از مرگ باشد.

مرگ اگر مرد است گو نزد من آی *** تا در آغوشش بگیرم تنگ تنگ

من از او عمری ستانم جاودان *** او زمن دلقی ستاند رنگ رنگ

مولانا

5. شباهت

معاد از آن جهت که زنده شدن پس از مرگ می باشد، شبیه به رویدن گیاه بعد از خشکی و مردگی آنست. با تامل در این پدیده که همواره جلوی چشم ما در حال رخ دادن است میتوان به امکان حیات انسان پس از مرگ پی برد. هر چند بخاطر تکرار این پدیده، موجب ساده شمردن آن شده است.

مرگ اگر مرد است گو نزد من آی *** تا در آغوشش بگیرم تنگ تنگ

من از او عمری ستانم جاودان *** او زمن دلقی ستاند رنگ رنگ

مولانا

بمیرید بمیرید در این عشق بمیرید *** در این عشق چو مردید همه روح پذیرید

بمیرید بمیرید وزین مرگ مترسید *** کز این خاک برآید سماوات بگیرید

ص: 87

بمیرید بمیرید و زین نفس برید *** که این نفس چو بندست و شما همچو اسیرید

یکی تیشه بگیرید پی حفره زندان *** چو زندان بشکستید همه شاه و امیرید

بمیرید بمیرید به پیش شه زیبا *** بر شاه چو مردید همه شاه و شهیرید

بمیرید بمیرید و زین ابر برآید *** چو زین ابر برآید همه بدر منیرید

مولانا

ص: 88

در مطالب قبل ابتدا وجود خداوند ثابت شد و بعد از آن اوصاف الهی و عدل الهی و لزوم وجود معاد بواسطه ی عقل خدمتتان عرض شد. اکنون در مورد لزوم نبوت از دیدگاه عقل مطالبی را خدمتتان عرضه میداریم.

گفته شد که خداوند حکیم و مدبر، عاقل و عادل هست و نظام آفرینش و مخلوقاتش (به خصوص انسان) را بر مبنای حکمت خویش هدفمند آفریده و برای این آفرینش غایتی را در نظر گرفته هست که آن غایت، رسیدن انسان به کمال سعادت ابدی و اخروی میباشد.

حال، حکمت الهی ایجاب میکند که انسان برای رسیدن به آن سعادت ابدی راهنمایی داشته باشد تا با پیروی از او، راه سعادت ابدی را بیپیماید.

سوال اصلی در این مورد این است که آن راهنما چه چیزی و یا چه کسی هست شاید بگوئید که عقل و حس انسان راهنما هستند و به چیز دیگری احتیاج نیست؛ که پاسخ داده می شود:

تجربه هزاران سال تاریخ بشریت نشان می دهد که عقل و حس انسان هیچگاه قادر به تأمین سعادت حقیقی او نبوده اند و انسان نه تن ها در مورد سعادت اخروی که در همین زندگی محدود دنیوی هم نتوانسته است با حس و عقل خویش به سعادت واقعی و زندگی سعادت‌مندانه ای نائل شود و قوانین بشری دائماً ماده و تبصره تازه ای می خورند و اندکی بعد لغو و دگرگون می شوند.

شما بفرمائید، آیا در میان تمامی انسان ها تعریف واحدی از عقل وجود دارد؟

مسئلاً نه! چرا که هر فردی کار خود را عاقلانه و صحیح میدانند.

آن دزد و غارتگر که اموال مردم را به چپاول می برد، مگر از عقلش استفاده نمی کند؟

بعضی هم با عقل خویش، ایشار و از خودگذشتگی و جانبازی در راه وطن، کسب روزی حلال، حفظ حرمت دیگران را کار احمقانه میدانند.

دنیا طلبی و حب جاه و راحت طلبی و.... باعث می شود، که شخص فساد کند و بدتر اینکه فساده را عاقلانه بداند و آن را توجیه کند.

ص: 90

در یک کلام همه مجرمین کار خودشان را با برداشت عقلی خود، موجه و صحیح میدانند.

حالا- به فرض اینکه قبول کنیم تعریف خیلی مثبتی از عقل عرفی داشته باشیم و بگوییم که خوب و بد را عقل می فهمد، باز هم ناقص است.

چرا که انسان مثبت اندیش هم، در خیلی از امور دنیایی اش، (که تقریباً می شود گفت مادی و قابل ادراک با حواسش هست)، بارها و بارها با تکیه بر عقل، دچار خطا و سهو و نسیان و در نتیجه متضرر شده است.

چرا؟

چون عقلش کمال تشخیص را ندارد

چون عقلش با آمیختگی با هوی و هوس خودش، امور را پردازش و نتیجه گیری میکند.

حال با اینکه عقل در اداره امور دنیایی توانایی کامل ندارد، شما چطور میخواهید امور اخلاقی و روحانی و سعادت ابدی را با عقل صرف درک کنید!؟

در تمثیلی زیبا جناب مولوی وحی را به آب دریا و ابر، و فکر و اندیشه را به آب ناودان تشبیه کرده است.

آسمان شو ابر شو باران بیار *** ناودان بارش کند نبود بکار

آب اندر ناودان عاریتی است *** آب اندر ابر و دریا فطرتی است

ص: 91

فکر و اندیشه ست مثل ناودان *** وحی و مکشوف است ابر و آسمان

آب باران، باغ صد رنگ آورد *** ناودان، همسایه در جنگ آورد

مولانا

کاش چون طفل از حیل جاهل بُدی *** تا چو طفلان، چنگ در مادر زدی

یا به علم نقل کم بودی ملی *** علم وحی دل ربودی از ولی

با چنین نوری چو پیش آری کتاب *** جان وحی آسای تو، آرد عتاب

مولانا

به بیان دیگر آنچه که در قلمرو شناخت حسی قرار می گیرد، صرفاً یک حادثه محسوس خارجی است و نه چیزی بیشتر از آن.

به عنوان مثال در درگیری دو فرد، یکی به دست دیگری کشته می شود. آنچه مورد ادراک حسی انسان واقع می شود این است که اولی، دومی را کشت، اما تعیین این که حق با کدام است، آیا این کشتن و یا کشته شدن عاقلانه است یا نه، آیا این کشتن و یا کشته شدن، شرافتمندانه و مقدس است یا پست و شقاوتمندانه، هرگز در توان ابزار حسی نیست.

بلکه درک مفاهیم کلی «خوب و بد»، «خیر و شر»، «باید و نباید» به کمک عقل صورت می گیرد و این گونه مفاهیم کلی از معقولاتی هستند که باید به کمک عقل درک شوند.

اما ... این درک مفاهیم کلی عقلی و حکم در مورد این مفاهیم هم کفایت نمیکند، چرا که:

ص: 92

1. بدیهیات اولیه

دسته ای از احکام عقل که به «بدیهیات اولیه» معروفند و قضایای کلی را اثبات می کنند؛ مانند: «هر معلولی علت می خواهد» و «اجتماع تقیضین محال است» مفاد این احکام عقلی بسیار کلی، و تحلیل ها و نتیجه های مبتنی بر آن ها نیز کلی هستند و در موارد جزئی و پدیده های شخصی، کاربردی ندارند.

2. احکام تجربی

دسته دیگر از احکام عقلی، «احکام تجربی» نام دارند و مواردی هستند که عقل به کمک حس، موضوع خاصی را ملاحظه و بر اساس آن حکمی را صادر می کند.

مثلاً عقل انسان یک حکم کلی و عمومی دارد که: «هر معلولی محتاج علت است» اما این حکم هرگز نمی تواند مصادیق علت و معلول را مشخص کند، یعنی صرفاً براساس این حکم عقلی، هرگز نمی توان کشف کرد که آیا موجودی به نام الف، علت است یا معلول؟ و اگر معلول است علت آن چیست؟

به طور کلی همه قضایایی که در علوم تجربی از آن ها استفاده می شود، از این دسته اند.

پس هیچ یک از دو دسته احکام عقلی مذکور هم، به تنهایی

کارآئی لازم برای تأمین سعادت و تعیین مصلحت انسان را ندارند.

چراکه مفاد دسته ی اول احکام عقلی بسیار کلی هستند و به جزئیات اشاره کامل ندارند، و مفاد دسته دوم احکام عقلی هم بسیار عام هستند و به مصادیق آن اشاره کامل نمیکنند.

مثلاً عقل تشخیص می دهد که عدالت خوب است اما اموال میت چگونه میان پدر، مادر، همسر، پسران و دخترانش به عدالت تقسیم شود؟ این را عقل بطور دقیق تشخیص نمی دهد. یا اینکه چگونه خدا را عبادت کنیم که او راضی باشد؟ و در این دنیا چکار کنیم که زندگی پس از مرگ تأمین شود و در آرامش باشیم؟ این ها را هم عقل و حس به تنهایی نمی توانند تشخیص دهند...

نتیجه این می شود که عقل و حس در راهنمایی و سعادتِ بشر لازمند اما کافی نیستند یعنی بشر با ابزار شناخت عادی خود (عقل و حس) هرگز نمی تواند راه تضمین شده ای برای رسیدن به کمال و سعادت نهایی خویش داشته باشد و لذا نیازمند راه دیگری است که مسیر سعادت او را تعیین کند.

از این رو حکمت الهی اقتضا میکند که ورای عقل و حس، راه تضمین شده ی دیگری در اختیار بشر قرار بدهد و سعادت و شقاوت حقیقی و اخروی و طرق تحصیل آن ها را مشخص کند تا بدین وسیله شرایط و امکانات لازم برای نیل به کمال نهایی انسان را فراهم سازد. و آن راهی نیست جز وحی الهی (نبوت).

این نجوم و طب، وحی انبیاست *** عقل و حس را سوی بی سوره کجاست

عقل جزوی، عقل استخراج نیست *** جز پذیرای فن و محتاج نیست

قابل تعلیم و فهم است این خرد *** لیک صاحب وحی تعلیمش دهد

جمله حرفت ها یقین از وحی بود *** اول او، لیک عقل آن را فرود

مولانا

علت ختم نبوت و آغاز امامت

اشاره

علت ختم نبوت و آغاز امامت از جانب خداوند چیست؟

قبل از پاسخ به سوال لازم است نبوت و امامت را تعریف کرد.

تعریف نبوت و امامت

نبوت منصبی است از جانب خداوند که پیام و دستوراتی را به وسیله وحی، از ناحیه ی خداوند دریافت کرده، آن را ابلاغ می کند.

اما امامت، ریاست و زعامت عمومی بر مردم در امور دین و دنیاست.

چنان چه از تعریف این دو روشن شد، نبوت مقام دریافت وحی از جانب خداوند است که اگر با مقام رسالت همراه شود، وظیفه ی ابلاغ و

نشر احکام الهی به عامه ی مردم، به آن افزوده می شود؛

ولی در مقام امامت، وحی منقطع می شود و مرحله اجرای عملی احکام شرع در جامعه آغاز می شود؛ یعنی امام از طرف خداوند موظف

به تشکیل جامعه اسلامی و پیاده نمودن احکام شریعت است؛ به عبارت دیگر، امام علاوه بر ارایه طریق به مردم، موظف به

ص: 95

رساندن آن‌ها به مطلوب هم هست. در نتیجه مقام امامت بر نبوت برتری دارد.

البته این را در نظر داشته باشید که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از جانب خداوند هم مقام نبوت داشتند و هم امامت.

حال باز می‌گردیم به پاسخ سوال؛

چرا مقام نبوت با بعثت حضرت محمد صلی الله علیه و آله از جانب خداوند ختم شد؟

باید اذعان کرد که نقش عقل در این زمینه محدود است، چون برنامه‌های انبیاء براساس وحی است و عقل احاطه کامل بر مسائل وحی ندارد تا لزوماً حکم کند که این شریعت کامل و تمام و در نتیجه خاتم است.

بلکه عقل به نحو تعلیقی حکم می‌کند که هرگاه شریعت به نقطه‌نهایی در بیان خطوط اساسی برنامه زندگی انسان رسید به طوری که هیچ اصل و قاعده مورد نیاز بشر را فروگذار نکرده باشد، اینجا شریعت به پایان رسیده و بعثت نبی و شریعت جدید لغو خواهد بود.

عقل به تنهایی تا همین جا می‌آید اما این که کدام شریعت، شریعت خاتم است، به عهده خداوند و دینی است که خویش را به عنوان شریعت خاتم معرفی کند و دین اسلام خود را بعنوان دین خاتم معرفی کرده است.

البته بعد از اینکه وحی، شریعت کامل و پیامبر خاتم را معرفی

کرد، عقل دوباره به میدان می آید منتهی این بار وظیفه کشف را دارد یعنی شریعت مذکور را در معرض تحلیل و تجزیه می گذارد.

ای گویا به زبان فصیح *** از الف آدم و میم مسیح

همچو الف راست به عهد و وفا *** اول و آخر شده بر انبیاء

شمسه نه مسند هفت اختران *** ختم رسل، خاتم پیغمبران

نظامی

احمد مرسل که خرد خاک اوست *** هر دو جهان بسته فتراک اوست

اول بیت ارچه به نام تو بست *** نام تو چون قافیه آخر نشست

مهر شد این نامه به عنوان تو *** ختم شد این خطبه به دوران تو

نظامی

به تعبیر دیگر انبیاء نقشه راه را دارند و همواره بشر را هدایت می کنند تا می رسد به جایی که نبی، قابلیت دریافت نقشه کلی را پیدا می کند، وقتی نقشه کلی را که به هدف منتهی می شود دریافت کرد دیگر احتیاجی به نبی نیست.

رسالت پیامبر اسلام این خصوصیت را دارد که از نوع قانون هست نه صرفاً برنامه ای که مخصوص یک اجتماع خاص باشد، بلکه جهان شمول است و با نزول قرآن، ما یحتاج انسان برای هدایت کامله، به شکل کامل، تبیین شد.

چو نورش را ودیعت داشت عالم *** بیامد تا به عبدالله ز آدم

گذر کرد او ز چندینی پیمبر *** ز جمله چون گهر افتاد بر سر

زهر منزل که سوی آن دگر شد *** اگرچه پخته بود او پخته تر شد

چو آخر کارها پر دُخته آمد *** اگرچه دیر آمد، پخته آمد

ص: 97

به آخر چون به دعوت پیشرو گشت *** شریعت نوشد و اسلام نو گشت

بلی، از انبیا او بود مقصود *** چو او آمد نبوت گشت مسدود

عطار نیشابوری

ص: 98

در مباحث قبل دانسته شد که جهان، ساخته خدای دانا و حکیم است که همه چیز را بر اساس تدبیر به وجود آورده است. و در وجود این عالم و مخصوصا انسان، هدف داشته است و هدفش هم کمال انسانی و سعادت ابدی است. حال برای رسیدن بشر به سعادت جاودان، خداوند دو رکن اساسی عملی را پیش روی بندگان قرار داده است.

1. قوانین و روش عملی محکم، جهت نیل انسان به سعادت دنیا و آخرت، که این قوانین را بواسطه ی نبوت و وحی صادر کرده است.

2. رکن دوم، مفسر و ضامن اجرایی قوانین و احکام الاهی که شایسته است بدون دخل و تصرف همواره اجرا گردد.

این ضامن اجرایی یعنی همان زمامدار جامعه ...

همان طور که خداوند برای اتمام حجت بر خلائق، پیامبران را فرستاد و بشر را از وجود حجت الاهی، بی بهره نفرمود، اقتضای حکمت و مشیت الاهی این است که پس از پیامبران نیز، هادیانی که همچون پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) حافظ دین و رهبر حقیقی مردم باشند، بفرستد؛ کسانی که همانند انبیاء، عالم و داناترین خلق در عصر خویش باشند؛ کسانی که در تمام عمر، هیچ گونه لغزش و گناهی نداشته، تا بتوانند الگو و حجت باشند، کسانی که دارای فضائل اخلاقی و صفات عالیه انسانی باشند، از قدرت، شجاعت، زهد و تقوای برخوردار بوده و از اوصاف و اخلاق ناپسند و زشت به دور باشند، به گون های که همچون پیامبر، بتوانند هدایت عمومی را عهده دار بوده و در قیامت نیز حجت بر اعمال بندگان باشند.

نکته قابل تأمل و سؤال برانگیز آن است که همه می دانیم جامعه، پیوسته در حال تغییر و تحول است. این دگرگونی، نیازها و خواسته های جدیدی را پیش روی انسان ها می گذارد. چگونه می توان با قوانین ثابت و بدون تغییر، پاسخ گوی همه نیازهای جدید جامعه در ادوار مختلف تاریخ بود؟

آیا انسان های بعد از «خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله وسلم» دیگر نیازمند هدایت و رهبری نیستند؟

انسان عاقل و هوشمند تأمل می کند که چه گزین های در دیگر ادیان نبوده و در اسلام وجود داشته که به خاتمیت، مشروعیت

عقل سلیم حکم می کند که باید شخصی با اوصاف و ویژگی های خاص پیامبر (صل الله علیه و آله وسلم) موجود باشد تا بتواند همچون او به ادامه و هدایت آیین و رسالت او پرداخته و با رهبری او سعادت و رستگاری جاودان را به ارمان آورد.

با بررسی دقیق درمی یابیم که، تمامی ادیان الاهی، پیام آور و آموزنده توحید، نبوت، عدل و معاد بوده اند، اما ویژگی منحصر به فرد در مکتب اسلام خاتمیت نبوت و استمرار حرکت انبیاء توسط امامت است.

حال، سوال اینست که مفسران و ضامنین اجرای قوانین الهی باید چه خصوصیات داشته باشند؟

کسانی باید باشند که:

اول: به این قوانین و شرایع الاهی به اندازه ای دانا باشند که بالاترین فهم را نسبت به احکام و اهداف الهی داشته باشند تا بتوانند به خوبی بیان کننده حکمت و علم الاهی برای همه عالم و دعوت کننده به دین الاهی با حکمت و موعظه حسنه باشند.

دوم: از چنان تقوی و پرهیزگاری برخوردار باشند، که خدا را پیوسته حاضر و ناظر بر پندار و کردار خویش بدانند. آن چنان مراقب باشند که هرگز به اشتباه و فراموشی گرفتار نشوند، یعنی معصوم باشند.

سوم: عشق و علاقه و اعتقاد قلبی آنان به ذات اقدس الاهی به قدری قوی و محکم باشد که بر جمیع تمایلات و علاقات عادی بشری، غلبه پیدا کنند. به گون های که هیچ چیزی نتواند مانع اجرای احکام الاهی گردد.

چهارم: اعتقاد عمیق به صحت و کمال قوانین الاهی داشته باشند؛ به گون های که هیچ گاه تحت تأثیر دیگران و اغوای نا اهلان قرار نگیرد، تا در اجرای احکام الاهی دچار تزلزل نشود.

به گفتار پیغمبرت راه جوی *** دل از تیرگی ها بدین آب شوی

چه گفت آن خداوند تنزیل وحی *** خداوند امر و خداوند نهی

که من شهر علمم علیم در است *** درست این سخن قول پیغمبر است

منم بنده آل بیت نبی (ص) *** ستاینده خاک پای وصی (ع)

اگر چشم داری به دیگر سرای! *** به نزد نبی و وصی، گیر جای

فردوسی

وجود امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

فکر بلبل همه آن است که گل شد یارش *** گل در اندیشه که چون عشوه کند در کارش

دلربایی همه آن نیست که عاشق بکشند *** خواجه آن است که باشد غم خدمتکارش

بلبل از فیض گل آموخت سخن ورنه نبود *** این همه قول و غزل تعبیه در منقارش

آن سفر کرده که صد قافله دل همزه اوست *** هر کجا هست خدایا به سلامت دارش

حافظ

در مطالب قبل عرض شد که وجود امام بعنوان مبین و مجری احکام الاهی که بواسطه نبوت ابلاغ شده است، لازم و عقلی است.

ص: 102

و تعیین امام باید با صلاح‌دید و نظر خداوند باشد تا در امر هدف خلقت که تعالی و سعادت بشر است خللی وارد نشود و ابلاغ این جانشینی وظیفه‌ی نبی خاتم حضرت ختمی مرتبت صل الله علیه و آله و سلم می باشد.

(يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ) (1)

که وظیفه ابلاغ را پیامبر اکرم در آخرین سفر حج (حجة الوداع) به انجام رسانیدند.

«من كنت مولاه، فهذا علي مولاه»

و همین طور انتخاب ولی و امام بدست امام معصوم و امر خداوند صورت پذیرفت تا رسید به امامت امام عصر، حضرت بقیه الله الاعظم ارواحنا فداه. در این خصوص می توان ادعا کرد که هیچ مساله اسلامی، همانند عقیده مهدویت و ظهور، از قطعیت و سابقه تاریخی بر خوردار نیست. و دارای ادله تاریخی، فلسفی و عقلی و براساس پیشگویی های غیبی ادیان و ... است.

ای صبا سوختگان بر سر ره «منتظرند» ***گر از آن یافر سفر کرده پیامی داری

حافظ

از آنجا که درک کلیات بر عهده عقل و درک مصادیق و جزئیات، در حوزه حواس پنجگانه و نقل است. طبیعتاً برای اثبات امور جزئی،

ص: 103

مثلاً در مورد موضوع کلی گرمای خورشید می توان ادله عقلی اقامه کرد اما برای اثبات میزان گرما، مواد تشکیل دهنده، سرعت حرکت نور و... نمیتوان به عقل اکتفا کرد و ناچار هستیم به نقل قول از آگاهان این موضوعات جزئی رجوع کنیم. در موضوع امامت هم همینطور هست، عقل به همین مقدار حکم می کند که معرفی، نصب و وجود راهنمایی الهی برای بشر حسن و لازم است و لذا خداوند برای حفظ هدفمندی و به کمال رساندن انسان ها، حتماً چنین راهنمایی را می فرستد، اما تشخیص و تطبیق امام بر مصادیق خارجی و توصیف و شناسایی او، کار عقل صرف نیست. پس باید در کنار ادله عقلی، به ادله نقلی (قرآنی و روایی) نیز توجه کرد و برای شناخت امام به خصوص منجی موعود. به کتاب و سنت پیامبر(ص) و نیز به کرامات شخص مدعی منصب امامت مراجعه کرد.

بر این اساس ادله عقلی درصدد اثبات لزوم و وجود فعلی امام است و رسالت اثبات یک شخصیت الهی (مهدی موعود) را بر عهده دارد.

متکلمین برای اثبات وجود حضرت مهدی به دلایل مختلفی استدلال می کنند، از قبیل: برهان لطف، برهان عنایت، برهان فطرف، برهان واسطه فیض الهی، برهان علت غایی، برهان امکان اشرف، برهان مظهر جامع، برهان تجلی اعظم، برهان عدم تبعیض در فیض، برهان تقابل قطبین، برهان لزوم عقل بالفعل و برهان حساب

احتمالات... در اینجا به بعضی از این ادله می پردازیم.

کاربرد عقل در اثبات مهدویت

1. برهان لطف

یکی از براهین عقلی که متکلمان زیاد به آن استدلال می کنند «قاعدۀ لطف است»؛ علامه حلی برای اثبات امامت به این قاعدۀ تمسک جسته، می گوید: «امامت، ریاست عامه الهی در امور دین و دنیا است، برای شخصی از اشخاص به عنوان نیابت از پیامبر صلی الله علیه و آله و این واجب عقلی است؛ زیرا امامت لطف است. پس ما علم قطعی داریم که اگر برای مردم شخصی باشد که ریاست آن ها را برعهده گیرد و آن ها را راهنمایی کند و دیگران از او اطاعت کنند و او حق مظلوم را از ظالم بستاند و ظالم را از ظلم منع کند، مردم به صلاح نزدیک تر و از فساد دورتر می شوند»⁽¹⁾

متکلمان، لطف را بر خداوند، واجب می دانند؛ زیرا او بندگان خود را عبث و بیهوده نیافریده و راه رسیدن به هدف را بر ایشان هموار می سازد. این قاعدۀ ایجاب می کند که در میان جامعه امامی باشد تا محور حق بوده و جامعه را از خطای مطلق بازدارد و آنان را به سعادت حقیقی هدایت کند. امثال از دستورات و اطاعت انسان ها از تکالیفی که خداوند بر بندگان واجب داشته، بدون انجام دادن اموری

ص: 105

1- . شرح باب حادی عشر، ص 83.

از جانب خداوند (مثل نصب امام معصوم، وعده و وعید و ...) محقق نمی شود و خدای حکیم حتماً این امور را انجام می دهد تا نقض غرض در تکلیف لازم نیاید و این به دست امام صورت می گیرد.

شیخ شهاب الدین سهروردی در اثبات وجود حضرت ولی عصر علیه السلام از طریق قاعده لطف می گوید: در جهان هیچ گاه از حکمت و از وجود کسی که قائم به حکمت باشد و نشانه های خداوند نیز در او باشد، خالی نبوده است. این چنین کسی خلیفه خداست در زمین و تا زمین و آسمان برپاست چنین خواهد بود ... پس در هر زمان اگر چنین شخص باشد که خدایی و نمونه کامل علم و عمل است، ریاست جامعه با اوست و او خلیفه خداوند در روی زمین است و زمین هیچ گاه از چنین انسانی خالی نخواهد بود... اینکه می گوئیم ریاست با اوست، مقصود الزام حکومت ظاهری او نیست؛ بلکه گاه امام خدایی، حکومت تشکیل می دهد و آشکار است و مبسوط الید و گاه در نهایت پنهانی (غیبت) به سر می برد. این امام همان کسی است که مردم او را قطب زمان «ولی عصر» می نامند. ریاست جامعه با این انسان است؛ اگر چه نشانی از او در دست نباشد. البته اگر این رئیس ظاهر باشد و در راس حکومت قرار گیرد، زمان نورانی خواهد شد. (1)

به این ترتیب وجود امام زمان گرچه از دیدگان مردم غایب است،

ص: 106

دارای الطافی است، از جمله: حراست از دین خدا، تربیت نفوس مستعد انسانی، حفظ و بقای مذهب، وجود الگو در جهت پیشرفت بشر و ...

البته محرومیت از فیض ظهور پیشوای الهی، به جهت موانعی است که خود انسان ها ایجاد کرده اند، چنان که شیخ طوسی می گوید: اصل وجود امام، لطف است و تصرف آن حضرت لطف دیگر و این ما هستیم که موجب غیبت آن حضرت شده ایم (عدمه منّا). (1)

2. برهان فطرت

انسان دارای تمایلات غریزی و فطری گوناگون است (شخصی و اجتماعی و عالی). تمایلات عالی از قبیل حقیقت جویی، خیر طلبی، حس دینی و پرستش، یافتن کامل مطلق و ... حال برای رسیدن به کمال مطلق و معبود حقیقی احتیاج به واسطه ای است که خود سفر کمال را طی کرده و بتواند انسان را دستگیری کند تا او را از راه های گوناگون (وضع قوانین تشریحی و تبیین آنها، دستگیری انسان های مستعد کمال و ...) به کمال مطلوب برساند.

این امر از دوراه قابل اثبات است:

1 - وجود این میل و امید واسطه در انسان بديهی است.

ص: 107

1- . کشف المراد، ص 363.

2 - وجود انسان کامل که ناطق و هادی به کتاب و سنت (به نقل آیات قران و روایات) ضروری است. (سوره احقاف آیه 12، سوره اعلی آیه 19، سوره بقره آیه 124).

حال اگر میل و کشش فطری به چیزی در انسان وجود دارد، پس باید آن چیز در خارج موجود باشد وگرنه وجود آن در انسان لغو خواهد بود. به عبارت دیگر این عطش نسبت به انسان کامل معصوم، دلیل وجود خارجی او است و بی جهت و خود به خود به وجود نیامده است.

حال اگر این تمایل واقعیت نداشته باشد، سایر تمایلات نیز واقعیت ندارد و اگر سایر تمایلات واقعیت دارد، این نیز واقعی است.

این مطلب را به طریق دیگری می توان با توجه به برهان «هدفمندی» توضیح داد.

3. هدفمندی

انسان، مرکب از جسم و روح است و روح او نیز مانند جسمش در تکامل است. لازمه نیل به تکامل، وجود یک راهنماست که او را کمک نماید. اگرچه عقل، وظیفه راهنمایی را بر عهده دارد، اما به خاطر محصور بودن آن به عالم جسمانیات و نیز به خاطر - وجود دشمن هایی چون هوا و هوس و تمایلات حیوانی - باید راهنمایی دیگری هم باشد تا به کمک عقل بشتابد. این راهنما در عصر رسالت وجود

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود. به یقین پس از ایشان نیز راهنمایی وجود خواهند داشت، چرا که نسل انسان ها تداوم یافته است و اگر راه برنامه و راهنمایی الهی موجود نباشد، خلقت انسان ها، لغو و بی غایت خواهد بود. علاوه بر این خطر تحریف دین و وجود گروه های معاند نیز، این ضرورت را تاکید می کند.

4. واسطه فیض

باید در میان بشر همواره فرد کاملی موجود باشد که تمام کمالات انسانی ممکن، در او به فعلیت رسیده و در ضمن با عالم ربوبی ارتباط داشته باشد (تا ارتباط بین عالم غیب و نوع انسان محفوظ بماند) که اگر چنین برگزیده ای در میان بشر نباشد؛ حرکت تکاملی افراد بی غایت و بدون هدف خواهد بود.

بر اساس آیات قرآنی (آیات 30 و 213 سوره بقره)، پروردگار در نظام خلقت و نیز قانون گذاری و دیانت، ائمه و حجت های خودش را خلیفه روی زمین قرار داده و آنان را مجرای بهره وری ها و فیض عام و خاص برای مردم ساخته و تمام اسمای الهی را به ایشان آموخته است (وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا) تا اینکه به اذن او، همچون خودش در همه چیز تصرف و دخالت کنند و جانشینی او و عهده دار امور زمین و مردم باشند و چنین است که اگر حجت و خلیفه خدا در زمین نباشد، خاک هستی مردم را در خود خواهد کشید. باید دانست که خداوند متعال، با اسما و صفات عالیه اش، همه چیز و همه پدیده

ها را آفریده و خود عهده دار تمام امور آن ها است. هستی همه آنها، وابسته به او است و هرگونه اراده کند، در آن ها دخل و تصرف می کند... اما بنای ذات مقدسش بر این است که امور خلقت مادی را، فقط از طریق اسباب مادی - و بدون دخالت مستقیم و یا بی واسطه - اداره کند و از جمله اسباب برای اصلاح امور ظاهری و باطنی مردم، پیامبران و جانشینان آنان - به خصوص امامان معصوم - هستند. امام صادق علیه السلام می فرماید: «خداوند ناپسند و ناخوش می دارد که امور عالم را جز با اسباب و وسایط اداره کند؛ از این رو برای هر چیزی سببی قرار داده است و برای هر سبب گسترده و میدان قدرت نفوذی قرار داده و برای هر نشانه ای، پشتگاه و راه ورودی گویا - و خواننده به حق - مقرر فرموده است. هر که او را بشناسد - و به رسمیت بپذیرد - خدا را شناخته و هر که او را انکار کند، خدا را انکار کرده است. آن بارگاه و راه ورود، رسول الله و ما هستیم».

پس اگر امامان معصوم - و در عصر حاضر امام زمان (عج) - عناصری خاکی نبودند و امور عالم خلقت - از جمله زمین و ساکنان آن - را بر عهده نمی گرفتند؛ امور زمین و مردمش از هم می پاشید. بنابراین باید واسطه بین آفریننده و پدیده های مادی، کسی باشد که دارای خلقت مادی و جسمانی و علاوه بر آن دارای درجه ای از شرافت معنوی باشد که شایستگی ارتباط بین آفریننده و آفریدگان را احراز کند و چنین افرادی جز خلفای ذات مقدس پروردگار (پیامبران و جانشینان آنان) کسی نمی تواند باشد.

اگر رهبری معصوم در هر دورانی و در میان هر نسل از نسل های بشر نباشد؛ چه بسا مردم گمراه، گمراهی و فساد خود را معلول نبودن این رهبر بدانند. از این رو برای همیشه، خداوند باید امام یا امامانی معصوم در جامعه معین کرده باشد تا حجت را بر مردم تمام کنند و بهانه ای برای منحرفان باقی نماند «فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ». در روایتی از امام باقر (علیه السلام) آمده است: «إِنَّ الْحُجَّةَ لَا تَقُومُ لَلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى خَلْقِهِ إِلَّا بِالْإِمَامِ حَتَّى يَعْرِفُونَهُ»؛ «حجت خدا بر خلقش تمام نشود، مگر به وجود امامی زنده که مردم او را بشناسند.»

6. قانون هدایت عمومی

این قانون، اقتضا می کند بعد از پیامبر، امام و رهبری معصوم باشد که کار های پیامبر را ادامه دهد؛ با این تفاوت که دیگر به امام وحی نمی شود و در هستی یک سلسله قوانین غیر قابل تغییر وجود دارد (مانند قانون هدایت عمومی) که بر اساس آن، خداوند همه موجودات را به سمت کمال وجودیشان، راهنمایی و هدایت می کند... در بین موجودات، انسان علاوه بر هدایت تکوینی، نیازمند هدایت تشریحی است و این هدایت، به وسیله پیامبر اکرم ابلاغ شده است و از آنجا که لازم است، هدایت مستمر باشد و نسبت به نسل های بعدی نیز ادامه یابد باید بعد از پیامبر اکرم، افرادی مسئولیت هدایت مردم و توضیح و تبیین شریعت و مسائل دینی را بر عهده بگیرند. چنین

اشخاصی، جز امامان معصوم نخواهند بود و اگر آنان وجود نداشته باشند، به هدایت تشریحی، خلل وارد شده و این باعث نقض در قانون هدایت عمومی است (در حالی که قانون هدایت قابل نقض نیست). به این جهت در هر عصر، وجود امام زنده جهت هدایت مردم، ضروری و لازم است. حضرت علی (علیه السلام) در خطبه ای، به این مهم چنین اشاره فرموده است: «پروردگارا! تو خود گواهی که اهل زمین را از داشتن حجتی از ناحیه تو - که آنان را به دین هدایت کند و علم الهی را به ایشان بیاموزد و حجت تو از تمامیت نیفتد و پیروان اولیایت بعد از اینکه به وسیله پیامبران، هدایتشان کردی، گمراه نشوند - گریزی نیست. این حجت تو یا در میان مردم، ظاهر و برای آنان آشناست - اما از او اطاعت نمی کنند - و یا از دید مردم پنهان و منتظر زمان ظهور است. زمانی که مردم در صلح و آرامش هستند، اگر وجود حجت از نظر آنان غایب باشد، دانش و منش او به دل های مومنان می رسد و ایشان به آن عمل می کنند.»

عقل اولین و بهترین ابزاری است که خدای تعالی به هر یک از بندگانش اعطاء فرموده است که می تواند به هر یک از آنان، به طور مستقل و بدون تقلید نابخردانه از دیگری، در راهیابی مسیر زندگی و نیل به سعادت ابدی کمک کند، کاربرد و کارکرد عقل همین راهیابی مسیر زندگی است؛ البته این اولین قدم است؛ چرا که همچنان که انسان محدود است، عقل او نیز محدود است و هر که بخواهد پا را فراتر نهد و به دریای معرفت مادی و معنوی عالم غیب دست یابد، می بایست دست در دست کسی نهد که به عالم غیب و امر خدای تعالی ورود کرده است؛ تا دیگر اسیر شیطان و نفس نباشد و به جایگاهی درآید که از آن وضعیت محدود آزاد شود. در این قدم دوم نیز عقل کاربرد و کارکرد دارد تا انسان را راهبری کند که از چه کسی درگذرد و به چه کسی اعتماد کند و دست در دست او نهد. این شخص کیست؟ و چگونه می توان او را شناخت و چگونه باید با او همراه شد. پاسخگوی همه این سؤالات عقل است. آن شخص، کسی است که

بتواند خودش را به ما ثابت کند به دو نحو ابتدائی و استمراری که از نحوه ابتدائی آن تعبیر به معجزه می شود و از نحوه استمراری آن تعبیر به «سیره». این سیره نباید مخالف نظرات بدیهی عقل باشد. برابری همگان در بهره مندی از امکانات و مزایا و برابری مجرمین در مجازات، صرف نظر از هر عنوان و اعتباری از آن جمله است.

در تمام مراحل عقل، کاربرد و کارکرد عقل مانند قطب نمایی است که توجه به آن و عمل به احکام آن، از انحراف شخص از مسیر سعادت جلوگیری می کند مشروط به این که صرفاً به احکام عقل توجه کند و از تمایلات نفسانی و شیطانی دوری کند. برای روشن شدن مطلب مواردی که در تاریخ گذشتگان وجود دارد از عمل به احکام عقلی و نیل به سعادت. و دوری از عمل به احکام عقل در ادامه مسیر و پیروی از تمایلات نفسانی و شیطانی و انحراف از مسیر سعادت بیان می شود.

1. حضرت ابراهیم جوان شانزده ساله ای بود که پنهانی تمام بت های بت پرستان را بجز بت بزرگشان را شکست. و تبر را بر دوش بت بزرگ نهاد. وقتی فرعون زمانش که اسمش نمرود بود آن جناب را دستگیر کرد تا مجازات کند، حضرت ابراهیم گفت: تبر بر دوش بت بزرگ است چه بسا او این کار را کرده است! گفتند: اینها که سخن نمی گویند و به فکر افتادند و گفتند ما از دایره عدالت بیرون هستیم و این ظلم است که بت ها را می پرستیم؛ اما به حکم عقلشان توجه

نکردند و گفتند: ای ابراهیم تو می دانی که اینها سخن نمی گویند. ابراهیم گفت آیا چیزی را می پرستید که قادر نیست به شما ضرر و نفعی برساند؟⁽¹⁾

2. بنی اسرائیل معجزات بسیاری از حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام دیده بودند و با تمام کارشکنی ها، دروغگوئی ها و تحدیدهای فرعون به او ایمان آوردند؛ چرا که عقل آنها حکم می کرد آنکه بر حق است و مسیر آزادی و آزادگی آنها را می تواند رهبری کند حضرت موسی است و نه فرعون از این او به او ایمان آوردند و به وسیله او بر فرعون و فرعونیان زورگو غلبه پیدا کرده بودند، اما در فاصله اندکی از پیروزی و غرق شدن فرعونیان در نیل، در حالی که حضرت موسی به میقات خدای تعالی رفته بود تا تورات را به ارمغان بیاورد و هارون پیامر را جانشین خود قرار داده بود و فرمود بود از او پیروی کنند. سرپیچی کردند و در دام فریب سامری افتادند و گوساله پرست شدند، در حالی که با مراجعه اندکی به عقل شان، متوجه می شدند⁽²⁾

ص: 115

1- قرآن عظیم با ترجمه و خلاصه تفسیر (فیض الاسلام)، ج 2، ص 326 - 324.

2- حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، می فرماید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به جانب مشرکین عرب نمود و فرمود: «شما چرا به بجای پرستش خدای تعالی، بت ها را می پرستید؟» گفتند: «ما با پرستش آن ها به خدا نزدیک می شویم». سپس به آنها فرمود: «آیا بت ها شنوا و مطیع پروردگار خود هستند و او را می پرستند تا با گرامی داشتن آن ها، مقرب درگاه خدا شوید؟» گفتند: «نه». فرمود: «شما با دست خود آن ها را تراشیده اید؟» گفتند: «بله» فرمود: «اگر آن بت ها می توانستند عبادت کنند، شایسته بود آن ها، شما را می پرستیدند نه شما آن ها را! در صورتی که خدای عالم به مصالح و عواقب امور شما، و حکیم و دانا در شرح وظایف شما دستوری در مورد بزرگ شمردن و عبادت آن ها نداده است». الإحتجاج علی اهل اللجاج، ج 1، ص 26.

که اگر قرار است پرستشی بین آنها و گوساله اتفاق افتد این گوساله هست که باید آنها را که او را ساخته اند بپرسد نه برعکس در حالی که این گوساله از تکلم و تحرک عاجز بود. (1)

3. پس از اینکه مردم مکه و مدینه به حکم عقلشان رسالت رسول خدا صلی الله علیه را پذیرفتند و به وسیله ایشان جنگ های داخلی هزار ساله خود را پایان دادند و با یکدیگر مهربان شدند و شهر مکه را از وجود طاغیان زورگو و شکنجه گر پاک کردند. از دستور پیامر اسلام صلی الله علیه و آله مبنی بر اطاعت از حضرت علی علیه السلام سرپیچی کردند و بعد از پیامبر به کسانی مراجعه کردند که در بیان کردن احکام اولیه قرآن بارها و بارها مرتکب اشتباه شدند که بسیاری از این اشتباهات به وسیله حضرت علی علیه السلام تذکر داده شد و برخی از آنها اصلاح شد. کما اینکه نقل شده است خلیفه دوم در هفتاد مورد گفت: لولا علی لهلك عمر (2). اگر حضرت علی نبود عمر هلاک می شد.

آنها با دقت و مراجعه به عقل می توانستند دریابند آنکه به شهادت

ص: 116

1- قرآن عظیم با ترجمه و خلاصه تفسیر (فیض الاسلام)، ج 2، ص 651 و 652.

2- الکافی، ج 7، ص 424. العواصم من القواصم، ابوبکر بن عربی، ج 1، ص 203. التفسیر الکبیر، (فخر رازی)، ج 21، ص 22.

عامه و خاصه، عالم به تمام قرآن و اجرای دستورات خدای تعالی و مورد سفارش و وصایت متعدد رسول خدا بر خلافت و جانشینی است. در حفظ کردن آنها در مسیر سعادت، که رسول خدا صلی الله علیه و آله ترسیم فرموده بودند شایسته تر بود تا آنکه خود می گفت: «مرا رها کنید! مرا رها کنید! من بهترین شما نیستم در حالی که علی در میان شماست.»⁽¹⁾ و با این اقرار و اعتراف همچنان بر مسند قدرت تکیه جاهلان زده بود!

ص: 117

1- . «خَرَجَ أَبُو بَكْرٍ وَ رَقِيَ الْمُنْبَرِ وَقَالَ أَقِيلُونِي أَقِيلُونِي أَقِيلُونِي لَسْتُ بِخَيْرِكُمْ وَ عَلِيٌّ فِيكُمْ» بحار الانوار، ج 10، ص 26. الامامة و السياسة، ج 1، ص 20 و 31.

قرآن کریم

الإمامة و السياسة المعروف بتاريخ الخلفاء، ابن قُتَيْبَةَ، ابو محمد عبدالله بن مسلم دينورى، 1410 قمرى، 2 جلد، چاپ اول، بيروت، دار الأضواء

آموزش فلسفه، مصباح یزدی، محمد تقی، 1400، 1 جلد، چاپ 19، شرکت چاپ و نشر بین الملل.

بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، 111 جلد، دار إحياء التراث العربي - بيروت، چاپ: دوم، 1403 ق.

البرهان فى تفسير القرآن، بحرانی، سید هاشم، روایی، قرن: یازدهم، زبان: عربی، مذهب: شیعی، ناشر: بنیاد بعثت، چاپ اول، تهران، سال چاپ: 1416 ق

الفهرست (فهرست كتب الشيعة و اصولهم و اسماء المصنفين و اصحاب الاصول)، طوسی، محمد بن حسن، 1 جلد، مكتبة المرتضوية، نجف اشرف، عراق.

الكافي (ط - الإسلامية)، كلینی، محمد بن يعقوب بن اسحاق، 8 جلد، دار الكتب الإسلامية - تهران، چاپ: چهارم، 1407 ق.

الميزان فى تفسير القرآن، طباطبائی، سید محمد حسین، قرن: چهاردهم، زبان:

ص: 119

عربی، مذهب: شیعی، قم - ایران، ناشر: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، احمد بن علی، 1317 قمری، 24 جلد، چاپ 1، بیروت - لبنان، دارالکتب علمیه.

تاریخ سیاسی اسلام، ابراهیم حسن، حسن، 1376 شمسی، 2 جلد، چاپ 9، تهران، جاویدان.

تاریخ طبری (تاریخ الرسل و الملوک)، طبری، محمد بن جریر، سال 1394 شمسی، 16 جلد، چاپ 11، انتشارات اساطیر.

تجرید الاعتقاد، نصیرالدین طوسی، محمد بن محمد، 1407 قمری، 1 جلد، چاپ اول، تهران، مکتب الاعلام الاسلامی.

تحف العقول عن آل الرسول صلی الله علیه و آله، حرانی حلی، حسن بن علی بن حسین بن شعبه (ابن شعبه حرانی)، 1 جلد، جامعه مدرسین - قم، چاپ: دوم، 1404 / 1363 ق.

تفسیر کبیر، فخر رازی، محمد بن عمر، 1420 هجری قمری، 32 جلد، دار احیاء التراث العربی - بیروت لبنان.

توضیح المراد فی شرح کشف المراد و تجرید الاعتقاد، مصطفوی، محمد حسین، 1395، 1 جلد، قم، گلبهار.

جامع الرواة، اردبیلی،

محمد بن علی، 1393، یک جلد، چاپ دوم، قم، بوستان کتاب قم.

رجال النجاشی، نجاشی، احمد بن علی، 1 جلد، مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجامعه المدرسین بقم المشرفه - قم، چاپ: ششم، 1365 ش.

سفینه البحار و مدینه الحکم و الاثار، قمی - شیخ عباس، 1374، آستان قدس رضوی.

شرح باب حادی عشر، فاضل مقداد، مقداد بن عبد الله، علامه حلی، حسن بن یوسف، ترجمه شیروانی، علی، 1 جلد، 1385 شمسی چاپ دوم قم، دارالفکر.

عوالم العلوم و المعارف و الاحوال من الآيات و الاخبار و الاقوال، البحرانی الاصفهانی، 32 جلد، موسسه الامام المهدي.

قاموس الرجال، شوشتری، محمدتقی 1415ه.ق، (1378ش)، چاپ اول، تهران - ایران، موسسه نشر اسلامی.

کتاب العین، فراهیدی، خلیل بن أحمد، 9 جلد، نشر هجرت - قم، چاپ: دوم، 1409ق.

کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، علامه حلی، حسن بن یوسف، 1388 ش، قم، جماعه المدرسین فی الحوزه العلمیه بقم، موسسه النشر الاسلامی.

مجموعه مصنفات شیخ اشراق، سهروردی، یحیی بن حبش، 1372، 4 جلد، وزارت فرهنگ و آموزش عالی. موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه) - تهران - ایران

منتهی الآمال، قمی، شیخ عباس، سال 1384، چاپ 16، انتشارات هجرت.

هزاره شیخ طوسی، دوانی، علی، 1386 هجری شمسی، تهران، امیر کبیر -

هشام بن حکم، نعمة، شیخ عبدالله، بیروت، لبنان، دارالفکر لبنانی.

هشام بن حکم، صفایی، سید احمد، سال 1394، چاپ سوم، دانشگاه تهران.

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبا ده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

